

الگوهای پیشنهادی جهت طبقه‌بندی پژوهش‌های کیفی در ترویج کشاورزی و توسعه روستایی

* حسین شیرزاد - دکترای ترویج و توسعه کشاورزی، مشاور معاون وزیر در ترویج و نظام بهره‌برداری

چکیده

الگوهای تحقیق کیفی در پژوهش‌های ترویج و توسعه روستایی به گونه‌ای طراحی شده‌اند که به پژوهشگر کمک کنند تا وجهه نظرات (Attitudes) روستاییان و موقعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سیاسی را که در آن زندگی می‌کنند، بفهمند. عقیده بسیاری از پژوهشگران کیفی این است که وقتی اطلاعات مربوط به یک موقعیت را کمی (Quantitative) می‌کنیم، هدف فهم پدیده از منظر مشارکت جویان، و مضمون ویژه‌ی اجتماعی و نهادی آن پدیده از نظر دور می‌ماند. هر چند بیشتر پژوهشگران میان دو الگوی کمی و کیفی دست به انتخاب می‌زنند، و حتی برخی از ایشان استفاده از چند روش از پارادایم‌های کمی یا کیفی را در یک تحقیق پیشنهاد می‌کنند، اما علاوه بر مقوله‌بندی (Categorization) پژوهش‌ها به کمی و کیفی، و جوه تمایز دیگری نیز در تبیین الگوهای (pattern) کیفی مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته که از جمله‌ی آنها می‌توان به ابعاد فلسفی پژوهش‌های عینی در برابر پژوهش‌های نظری یا پژوهش‌های (ذهنی) که هدف آنها کشف قوانین کلی (کلی‌یابی) است، اشاره کرد؛ در برابر تحقیقاتی که با موقعیت‌های ویژه و منحصر به فرد (ذهن‌گرایانه) سرو کار دارند، پژوهش‌های معطوف به پیش‌بینی و کنترل، در برابر تحقیقات معطوف به توضیح و فهم یک پدیده، پژوهش‌هایی که از منظر بیرونی و منفرد انجام می‌شود در برابر تحقیق از منظر درونی و همبسته^۱، البته هنوز در مورد کاربرد واژه‌ها و اصطلاح‌هایی که ذکر شد، مجادله‌های گسترده‌ای در میان نظریه‌پردازان تحقیقات کیفی جریان دارد. هدف از نگارش این مقاله کمک به درک هر چه بیشتر این الگوها، شناسایی، تفسیر، تأویل، نشانه‌شناسی و اجزای راهبردی و مبانی فلسفی هر یک، در ارتباط با پژوهش‌های ترویج و توسعه روستایی می‌باشد.

* Email : h_shirzad_2000@yahoo.com

1. Nomothetic
2. Idiographic
3. Etic
4. Emic

واژه‌های کلیدی: تحقیقات کیفی، الگوهای تحقیق، ترویج و توسعه روستایی، بنیان‌های فلسفی تحقیقات

مقدمه

در پژوهش‌های روستایی، روش‌های تحقیق را به صورت‌های مختلفی می‌توان مقوله‌بندی کرد. مهم‌ترین تفاوت میان این روش‌ها مربوط به پژوهش‌های کمی و کیفی است. روش تحقیق کمی ابتدا در علوم طبیعی و به منظور بررسی پدیده‌های طبیعی پایه‌گذاری شد. اینک نمونه‌هایی از روش تحقیق کمی در علوم اجتماعی نیز پذیرفته شده است که از جمله‌ی آنها روش‌های پیمایشی تحقیقات آزمایشگاهی، روش‌های رسمی مدل‌سازی ریاضی (مثل اقتصادسنجی) و روش‌های عددی (مثل الگوسازی ریاضی) است. در یک طبقه‌بندی دیگر، روش‌های کمی دو دسته هستند: یک دسته، شیوه‌های تجربی^۶ که خود شامل تجربی حقیقی^۷ که در آن طراحی بر مبنای انتساب تصادفی موضوعات به آزمودنی‌ها و شاهد بوده و دیگری نیمه‌تجربی^۸ که فاقد انتخاب تصادفی است (Keppel, 1991). دسته دوم مطالعات پیمایشی^۹ می‌باشد که گونه‌های مقطعی^{۱۰} و طولی^{۱۱} را شامل می‌شود و برای گردآوری داده‌ها از پرسشنامه^{۱۲} و یا مصاحبه‌های ساختار یافته^{۱۳} به منظور تعمیم^{۱۴} دادن نمونه به جامعه استفاده می‌گردد (Babbie, 1990). اما روش‌های تحقیق کیفی (بخصوص تئوری بنیانی)، به عنوان سیستمیک‌ترین رهیافت کیفی، در علوم اجتماعی ریشه دارند و هدف آنها ایجاد امکان برای پژوهش‌گر است تا پدیده‌های فضایی، اقتصادی اجتماعی و فرهنگی را مورد مطالعه قرار دهد. به عقیده برخی از محققین، تحقیقات کیفی مبتنی بر پارادایم طبیعت‌گرایانه^{۱۵} است. پارادایم مذکور بر این مفروضه استوار است که واقعیت، چیزی نیست که همه افراد به طور یکسان آن

1. Quantitative Research
2. Survey Methods
3. Laboratory Experiment
4. Formal Methods (e.g. econometrics)
5. Numerical Methods (e.g. mathematical modeling)
6. Experiments
7. True Excrement
8. Quasi Excrement
9. Survey
10. Cross - Sectional
11. Longitudinal
12. Questionnaire
13. Structured Interview
14. Generalization
15. Naturalistic

را مشاهده کنند و تجربه مشابهی از آن به دست آورند. علاوه بر آن تقسیم یک پدیده به اجزاء و مطالعه هر یک از اجزاء، الزاماً، محقق را به شناخت کامل از آن پدیده نمی‌رساند. وانگهی واقعیت مورد مشاهده و مشاهده‌گر نیز بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و حتی ارزشهای پژوهشگر به نحوی فرایند پژوهش را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین در این پارادایم، مفروضه اصلی مورد تأکید آن است که واقعیت مورد مشاهده به تفسیر افراد و ذهنیت آنان (آرکی تایپ‌های ذهنی) بستگی دارد (بازرگان، ۱۳۷۶). به عقیده برخی از محققین، پارادایم کیفی، اصطلاحی است، متعلق به رهیافت ساخت‌گرایی (Lincoln & Guba, 1985) و رهیافت تفسیرگرایی (Smith, 1983) و یادیدگاه پسااثبات‌گرایی^۱ یا پسامدرن^۲ (Quqntz, 1992). پارادایم مذکور به عنوان جنبش مقابله با دیدگاه سنتی پوزیتیویستی (اثبات‌گرایی) در اواخر قرن نوزدهم از طریق نوشته‌های کسانی نظیر دیلتنای، هرش و وبر (Weber) کار خود را آغاز کرد (Smith, 1983). پتن (Patton, 1990) معتقد است که پژوهش‌های کیفی، فرایند همه‌جانبه‌نگری است که به دنبال تنویر، روشن‌سازی و درک است، تا فرایندی خطی که به دنبال تبیین و پیش‌بینی علی باشد. مایلز و هابر من (Miles & Huberman, 1994) نیز بر این باورند که در تحقیقات کیفی، تنها داده‌های قابل مشاهده و سطحی نیستند که باید مورد توجه قرار گیرند، بلکه باید به عمق مسایل پی برد. همان‌طور که زمین‌شناسان با دیدن سنگ‌ها و آثار مشاهده عینی، لایه‌های درونی زمین را مورد مذاقه قرار می‌دهند که اصطلاحاً (Outcroppin) گفته می‌شود، محقق کیفی نیز باید نگاه خود را از سطح به درون رویدادها و واقعیات ظاهری بکشاند و حقیقت ناپیدا را کشف کند. از جمله روش‌های تحقیقی کیفی: پژوهش عملی^۳ پژوهش موردی^۴ و پژوهش قوم‌نگارانه (شناسانه) است. منابع کیفی اطلاعات شامل مشاهده مستقیم، مشاهده مشارکتی (میدانی)، مصاحبه (فردی و گروهی) و پرسشنامه (عمیق)، بررسی اسناد و متون و سرانجام برداشت‌ها و واکنش‌های پژوهشگر است. انگیزه‌ی انجام پژوهش کیفی، برخلاف پژوهش کمی، در ملاحظه‌ی این واقعیت ریشه دارد که اگر یک تفاوت میان انسان و طبیعت وجود داشته باشد، آن تفاوت؛ قدرت سخن‌گویی انسان است. اما تئوریسین‌های رهیافت‌های کیفی، در علوم انسانی و اجتماعی چندین شیوه سنتی را معرفی می‌کنند. این شیوه‌ها شامل مراحل چون نحوه جمع‌آوری داده‌ها، تجزیه و تحلیل و گزارش نویسی بوده و بطور کلی طراحی فرایند (شاکله) تحقیق را دربرمی‌گیرد. برای مثال یاکوبز (Jacobs, 1987) به رفتارشناسی انسانی^۵، روانشناسی

1. Constructivism
2. Interpretive
3. Post Positivism
4. Post modern
5. Action Research
6. Case study
7. Ethnography
8. Human Ethnology

اکولوژیک^۱، قوم‌نگاری کل‌نگر^۲، انسان‌شناسی یا مردم‌شناختی^۳، قوم‌نگاری ارتباطات^۴ و تعامل سمبلیک^۵ اشاره می‌کند و یا اسمیت (Smith, 1987)؛ تحقیقات کیفی را به رهیافت‌های تفسیری^۶ هنری^۷، سیستمیک^۸ و مبتنی بر تئوری^۹ تقسیم‌بندی می‌کند. تش (Tesch, 1990) نیز ضمن برشمردن بیست گونه روش، آنها را به طبقاتی که بتواند پاسخگوی زبان^{۱۰} کشف ضوابط و مقررات^{۱۱} جامعیت معانی^{۱۲} و انعکاسی^{۱۳} باشد، تقسیم می‌کند به همین ترتیب لانی (Laney, 1993) و مک کراکن (McCracken, 1988) نیز به شکل دیگری تحقیقات کیفی را به لحاظ روشها، تقسیم‌بندی می‌کنند که در این مقاله سعی شده به همه این طبقه‌بندی‌ها به تفصیل اشاره شود. روش‌های تحقیق کیفی طوری طراحی شده‌اند که به پژوهشگر کمک کنند تا عمق ادراک روستاییان، موقعیت اجتماعی، ترتیبات نهادی، فرهنگی را که در آن زندگی می‌کنند، بفهمد. عقیده بسیاری از پژوهشگران کیفی این است که وقتی اطلاعات مربوط به یک موقعیت را کمی (تجزیه به اجزای خرد) می‌کنیم، هدف فهم پدیده از منظر مشارکت جویان، و مضمون ویژه‌ی اجتماعی و نهادی آن پدیده از نظر دور می‌ماند. هر چند بیشتر پژوهشگران میان دو روش کمی و کیفی دست به انتخاب می‌زنند، برخی از ایشان، استفاده از چند روش (متد ترکیبی) را در یک تحقیق پیشنهاد می‌کنند. در تحلیل نهایی، علاوه بر مقوله‌بندی پژوهش‌ها به کمی و کیفی، وجوه تمایز دیگری نیز مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته که از جمله‌ی آنهاست: پژوهش‌های ابژه‌محور در برابر پژوهش‌های سوژه‌محور پژوهش‌هایی که هدف آنها کشف قوانین کلی (کلی‌یابی) است در برابر تحقیقاتی که با موقعیت‌های ویژه و منحصر به فرد (فردنگرانه)^{۱۴} سر و کار دارند، پژوهش‌های معطوف به پیش‌بینی و کنترل (عمدتاً در شرایط آزمایشگاهی) در برابر تحقیقات معطوف به توضیح و فهم یک پدیده، پژوهش‌هایی که از منظر بیرونی و منفرد^{۱۵} انجام می‌شود در برابر تحقیق از منظر درونی و همبسته^{۱۶}، و در این تلاطم آشفته ترمینولوژیک، البته هنوز در مورد کاربرد واژه‌ها و اصطلاح‌هایی که ذکر شد،

1. Ecological Psychology
2. Holistic Ethnography
3. Cognitive Anthropology
4. Ethnography of Communication
5. Symbolic Interactionism
6. Interpretive approach
7. Artistic approach
8. Systematic approach
9. Theory- driven approach
10. Language
11. Discovery of regularities
12. Comprehension meaning
13. Reflection
14. Nomothetic
15. Idiographic
16. Etic
17. Emic

مجادله‌های گسترده‌ای جریان دارد. به گونه‌ای که «مریام»، مطالعات کیفی را شکل‌هایی از تحقیق دانسته که به دنبال توضیح معانی یک پدیده با حداقل تغییرات در ساختار طبیعی رویدادها هستند. به عقیده «گلوسن و پشکین» (۱۹۹۲)، تحقیق کیفی می‌تواند حقایق چندگانه ساختار جامعه را آشکار نماید. «دینز و لینکولن» (۱۹۹۴) نیز دیدگاه مشابهی دارند و تحقیق کیفی را یک روش چندجانبه می‌دانند که در یک رهیافت توصیفی و طبیعت‌گرایانه برای یک موضوع خاص به کار می‌رود. این بدان معنی است که محققان کیفی اشیاء یا پدیده‌ها را در حالت طبیعی مطالعه می‌کنند، در تلاش برای ایجاد حس از آنها هستند و براساس فهم مردم به تفسیر داده‌های کیفی می‌پردازند. «مریام»، به چند ویژگی طرح‌های تحقیق کیفی توصیفی اشاره می‌کند. اولین ویژگی عبارتست از اینکه در این شیوه تحقیق، محققان برای فهم معنایی که مردم درباره‌ی جهان خود و تجربیاتشان می‌سازند تلاش می‌کنند. دومین ویژگی تمام شکل‌های متنوع تحقیقات کیفی آن است که محقق تنها ابزار اولیه‌ای برای جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها است. از آنجایی که فهم (درک) هدف اصلی این نوع از تحقیق است، استفاده از ابزار انسانی، روشی است که می‌تواند به سرعت پاسخگو و سازگار بوده، و به عنوان یک ابزار مطلوب برای جمع‌آوری و آنالیز داده‌ها در نظر گرفته شود. مزیت‌های دیگر عبارتند از اینکه محقق می‌تواند فهم خود را از طریق غیرشفاهی مانند ارتباطات شفاهی منتقل نموده، بلافاصله اطلاعات را پردازش کرده، موارد آن را روشن و خلاصه نموده، آنها را با پاسخگویان برای دقت در توصیف یافته‌ها در میان بگذارد و پاسخ‌های نادرست، غیرمعمول و غیرمنتظره را کشف نماید. اما ابزار انسانی کاستی‌هایی نیز دارد که ممکن است بر روی مطالعه تأثیر بگذارد. بطوری که اغلب محققانی که یک مطالعه کیفی انجام می‌دهند، به دلیل نبود یک تئوری مشخص یا چارچوب نظری معین، برای توضیح یک پدیده با مشکلاتی مواجه می‌شوند (Grawitz, 1986) و ویژگی مهم دیگر تحقیق کیفی، استنباطی بودن آن است، به این معنا که، محقق اطلاعات را برای ساختن مفاهیم، فرضیه‌ها یا تئوری‌ها جمع‌آوری می‌کند. تا اینکه به طور استقرایی به کشف فرضیات یا فرضیه‌های آزمون شده به عنوان یک محقق مثبت‌گرا بپردازد. محققان کیفی در تلاش برای فهم معانی یک پدیده از مشاهدات و ادراکات استنتاجی بدست آمده به واسطه حضور در میدان عملیات در جهت ساخت تئوری پیش می‌روند. همان طور که «مریام» در سال (۲۰۰۲) می‌گوید از تعدد طبقه‌بندی و سبک‌شناسی در تحقیقات کیفی نباید متعجب بود. نویسندگان متون کیفی، شکل‌های تحقیق کیفی را با استفاده از شیوه‌های گوناگونی سازماندهی کرده‌اند. برای مثال پتن (۱۹۹۰)، براساس انواع مختلف سؤال تحقیق و نحوه‌ی طرح آن، ۱۰ نوع روش تحقیق کیفی را پیشنهاد می‌کند. کرسول (۱۹۹۸)، پنج نوع (سنت) از تحقیق کیفی را با عنوان بیوگرافی^۱، پدیدارشناسی^۲، تئوری بنیانی^۳، قوم‌نگاری^۴ و مطالعه موردی^۵ تعریف کرده

1. Traditions
2. Biography
3. Phenomenology

4. Grounded theory
5. Ethnography
6. Case study

است. تش (۱۹۹۰)، چهل و پنج رهیافت را که به طرح‌های مختلف و فنون گوناگون تجزیه و تحلیل داده‌های کیفی تقسیم می‌شوند، فهرست می‌کند. «دنزین و لینکلن» در سال (۲۰۰۰)، هشت استراتژی گوناگون با عناوین مطالعه موردی، مردم‌شناسی، تحقیق بنیانی، بیوگرافی، بررسی تاریخی، تحلیل مشارکتی و کلینیکی را تعریف می‌کنند. آنها عقیده دارند که «تحقیق کیفی به یک نوع خاص منحصر نمی‌شود و در عین حال دارای مجموعه‌ای از روش‌های منحصر به فرد نیست». مریام در سال (۲۰۰۲)، نیز هشت رهیافت تحقیق کیفی را که استفاده از آنها بیشتر عمومیت دارد، توضیح می‌دهد. این رهیافتهای عبارتند از: مطالعه کیفی توصیفی پایه، پدیدارشناسی، تئوری بنیانی، مطالعه موردی، قوم‌نگاری، تجزیه و تحلیل گفتاری^۱ مطالعه انتقادی^۲ و تحقیق کیفی فرامردن فراساختاری^۳ انواع مذکور و دیگر شکل‌های تحقیق کیفی برخی ویژگی‌های عمومی دارند که در نتیجه، زیر پوشش چتر مفهوم «کیفی» قرار می‌گیرند. اما آنها هر یک دارای ویژگی خاصی نیز هستند که از چگونگی پرسیدن سؤالات تحقیق، انتخاب نمونه، جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها و نگارش تحقیق نتیجه می‌شود. ذیلاً هر یک از روش‌های کیفی تحقیق که توسط «مریام» مورد تأکید قرار گرفته به اختصار توضیح داده می‌شود. براین اساس، یک «مطالعه کیفی توصیفی پایه»^۴ تمامی ویژگی‌های یک تحقیق کیفی را داراست، به طوری که محقق علاقه‌مند است بدانند که یک «مشارکت جوی روستایی» چگونه یک موقعیت نهادی یا پدیده را معنی می‌کند. استراتژی مورد استفاده در این نوع تحقیق کیفی «استنباطی» و برون داد آن «توصیفی» است اما نه به معنای یک توصیف ساده، نظیر توصیفات مونوگرافی‌های روستایی؛ در اجرای مطالعه کیفی «توصیفی پایه»، محقق در جستجوی کشف و فهم یک پدیده، یک فرایند و دیدگاه و جهان بینی افراد مرتبط با آن یا ترکیبی از آنهاست. داده‌ها از طریق مصاحبه، مشاهده یا تجزیه و تحلیل مدارک جمع‌آوری می‌شوند. این داده‌ها به طور «استنباطی» برای تعریف الگوهای موجود یا برنامه‌های عمومی که داده‌ها را شامل می‌شود، تجزیه و تحلیل می‌گردند. در بررسی اصول پایه تحقیقات کیفی، «پدیدارشناسی»، یک مکتب فلسفی است و به همین دلیل نیز زیربنای تمام تحقیقات کیفی قلمداد می‌شود. یک مطالعه پدیدارشناسانه روی عصاره یا ساختار یک تجربه خاص متمرکز می‌شود. پدیدارشناسان علاقه‌مند به یافتن به این سؤال هستند که چطور مفاهیم پیچیده از واحدهای ساده‌ای که مستقیماً تجربه می‌شوند، استخراج می‌گردند (Jick, 1979). این شکل از تحقیق کوششی است برای دستیابی به تجربیات درونی تر که در زندگی روزانه کمتر احتمال برخورد با آنها وجود دارد. به عقیده پاتن (۱۹۹۰)، در این نوع تحقیق، تجربیات مختلف مردم با هم جمع شده، تجزیه و تحلیل می‌گردد و برای تعریف عصاره پدیده مورد نظر مقایسه می‌شوند. اما باید در نظر داشته

1. Narrative
2. Critical study
3. Postmodern-Poststructural
4. Basic interpretive qualities study

باشیم که به منظور درک عصاره یا ساختار یک تجربه، محقق به طور موقت باید وجهه نظرها یا عقاید خود درباره‌ی پدیده را کنار بگذارد. در مورد «رهیافت تئوری بنیانی» گلاسر و استراوس (۱۹۶۷)، برای اولین بار در کتاب خود با عنوان «کشف تئوری بنیانی» کلید ارزشمندی در توسعه تحقیقات کیفی به عنوان یک پارادایم تحقیقی سرنوشت‌ساز بر جای نهادند. آنها نشان دادند که چطور داده‌های جمع‌آوری شده در «مطالعه بنیانی» به ایجاد یک تئوری اشتقاق یافته منجر گشته و بر اساس روش مقایسه‌ای تجزیه و تحلیل می‌شود. امروزه استفاده از «تئوری بنیانی» در برخی از تحقیقات که فاقد هرگونه چارچوب نظری قابل اعتماد یا تئوری مقدماتی (راهنما) به عنوان خروجی تحقیق باشند، نتایج بسیار خوبی داده است. یک تئوری بنیانی شامل طبقات، اجزا و فرضیاتی است که رابطه بین طبقات و اجزا را بیان می‌کند. برخلاف فرضیه‌ها در مطالعات تجربی، فرضیات تئوری بنیانی بیشتر فرضی و پیشنهادی هستند تا آزمایش شده (شیرزاد، ۱۳۷۶). «مطالعه موردی»، یک توصیف و تحلیل فشرده از یک پدیده یا واحد اجتماعی مانند یک نهاد، فرد، گروه، مؤسسه یا جامعه است. یک مورد، یک سیستم محصور شده و مرکب است. به این ترتیب این رهیافت با تأکید بر یک پدیده مجرد (مورد)، در جستجوی تشریح پدیده بطور عمیق است به طوری که «واحد تجزیه و تحلیل» و نه موضوع تحت بررسی، یک مطالعه موردی را مشخص می‌کند. بنابراین برای آنکه یک مطالعه موردی داشته باشیم باید یک برنامه خاص (در یک نظام محصور شده)، انتخابی، معین، منحصر به فرد، تجربی و بادرنجه بالایی از موفقیت داشته باشیم، و واحد تجزیه و تحلیل نیز مشخص باشد. این نوع تحقیق کیفی از انواع دیگر آن که در اینجا آمده متمایز می‌شود. از آنجایی که «واحد تجزیه و تحلیل» است که «مورد» را تعریف می‌کند، انواع دیگر مطالعه نیز می‌توانند در بعضی مواقع با مطالعه موردی ترکیب شود (مریام، ۲۰۰۲). «مطالعه قوم‌نگاری»، نوعی از تحقیق کیفی است که سابقه‌ای طولانی در «علم مردم‌شناسی» دارد. بطوری که مردم‌شناسان به طور مشخص از این روش برای مطالعه جوامع انسانی و فرهنگ‌ها استفاده می‌کنند. اگر چه فرهنگ تعاریف گوناگون دارد اما، معمولاً به باورها، ارزش‌ها و وجهه نظرهای یک گروه خاص از مردم گفته می‌شود. در یک مطالعه کیفی از نوع قوم‌نگاری، محقق باید به ارائه یک توصیف «اجتماعی فرهنگی» از داده‌ها بپردازد. بنابراین قوم‌نگاری نه به واسطه‌ی چگونگی جمع‌آوری داده‌ها، بلکه با توجه به شیوه‌ی توصیف آنها، تعریف می‌شود. همچنان که «لکومپت و پرسپیل» در سال (۱۹۹۳) تأکید می‌کنند، قوم‌نگاران برای کشف باورها، اقدامات، هنرهای دستی، دانش محلی و رفتارهای مشترک بعضی از گروه‌های مردم‌آبازسازی می‌کنند. «تجزیه و تحلیل گفتاری»، نیز در حال حاضر شکل شناخته شده دیگری از تحقیق کیفی است. کلید این نوع تحقیق کیفی استفاده از داستان است و به طور مشخص تر، تجربیاتی است که به شکل داستان (Story Line) و به صورت «اول شخص» بیان می‌گردد. (البته این داستان با خط سیر داستانی در تحقیقات تئوری بنیانی فرق دارد). «مانینگ و کولوم» در سال (۱۹۹۴) می‌نویسند که «تجزیه و تحلیل گفتاری بیش از آنکه وضعیت جامعه روستایی را مشخص نماید دیدگاه گوینده (شخص روستایی) را منعکس می‌کند». به

عبارت دیگر، ممکن است که برداشت‌های مختلفی، چه از طرف گوینده و چه از طرف شنونده در این زمینه به عمل آید. در این زمینه «مریام» در سال (۲۰۰۲)، بیان می‌دارد که «استراتژی‌های مختلفی وجود دارد که به طور مشخص می‌تواند تجزیه و تحلیل واقعی گفتارها یا داستان‌های مردم را بطور قابل استفاده پیکار برند. عمومی‌ترین آنها تجزیه و تحلیل «روانشناسانه»، «زندگی‌نگارانه» و «مباحثه‌ای» است. در رهیافت روانشناسانه، داستان در قالب تفکرات و کلیشه‌های درونی و انگیزش‌های ذهنی و فردی تجزیه و تحلیل می‌گردد (Kimble, 1986). رهیافت «زندگی‌نگارانه»، عمدتاً شخص را در ارتباط با جامعه در نظر می‌گیرد و اثرات مختلف سوژه تحقیق را در قالب جنسیت، طبقه اجتماعی و خاستگاه خانوادگی مورد توجه قرار می‌دهد (مریام، ۲۰۰۲). «تجزیه و تحلیل مباحثه‌ای»، متن نوشته شده داستان را براساس بخش‌های مختلف آن یا میزان دسترسی به کلمات بیان شده براساس علامت‌گذاری‌ها و قواعد دستوری مربوطه به عنوان «ذره‌بینی» که متن را معنی می‌کند، آزمایش می‌نماید. «تحقیق کیفی انتقادی» نیز نوع دیگری از تحقیقات کیفی است که براساس علوم اجتماعی انتقادی (مکتب فرانکفورت) و بویژه «تئوری دانش هابرماس، و نگاه انتقادی هربرت مارکوزه» در سال (۱۹۷۲)، فرضیات اجتماعی، فرهنگی و روانشناسانه‌ای را آشکار نموده، آزمایش می‌کند و مورد نقد قرار می‌دهد. بطوری که راه‌های اندیشه و موجودیت تفکر در جهان را ساختار داده و محدود می‌نماید. هدف ماورایی این نوع از نقد، آزاد شدن آدمی از تعلقات برای توانمند شدن و بررسی تغییر در «زمینه‌ی اجتماعی» است. تحقیق انتقادی، بیش از آنکه بر افراد تأکید کند بر «زمینه» متمرکز می‌شود. «اقدام‌پژوهی مشارکتی»، از جمله روش‌های مورد استفاده در تحقیق کیفی انتقادی است. تازه‌ترین تحول در تحقیق کیفی گسترش «دیدگاه فرامدرن یا فراساختاری» است. این نوع تحقیق بر این فرض استوار است که در مقابل جهان مدرن، جایی که حقیقت قابل پیش‌بینی است، بواسطه‌ی تحقیق علمی، فرضیاتی برای جهانی بودن ارزش‌ها، واقعیت‌ها و اخلاق وجود دارد. بر این اساس جهان فرامدرن در وضعیت بی‌ثباتی، کوچکتر شدن، گوناگونی و تکثرگرایی قرار دارد. گزارش یک تحقیق فرامدرن شکل خاصی را دنبال نمی‌کند؛ هر کدام آهنگ و ساختار خودش را دارد. البته تجزیه و تحلیل داده‌ها از تحقیقات کیفی سنتی متفاوت است. این نوع تحقیق چیزی را به وجود آورده است که «دنیز ولینکولن» در سال (۲۰۰۰) آن را «بحران سه‌گانه» نامیده‌اند. اولین بحران با ارائه سؤالات محققان فرامدرن و عمدتاً بر پایه تجربیات زندگی استوار است. بحران دوم پس از ارزشیابی تحقیق فرامدرن بوجود می‌آید و سومین بحران نیز با اقدام اجتماعی همراه است. با تمام انتقاداتی که بر مطالعات کیفی اخیر وارد آمده است، این مطالعات دارای ساختار قوی، انسجام نظری در پژوهشگری، تکنیک عمیق در تحلیل و تبیین صریح پارادایمیک می‌باشد (Kimble, 1986).

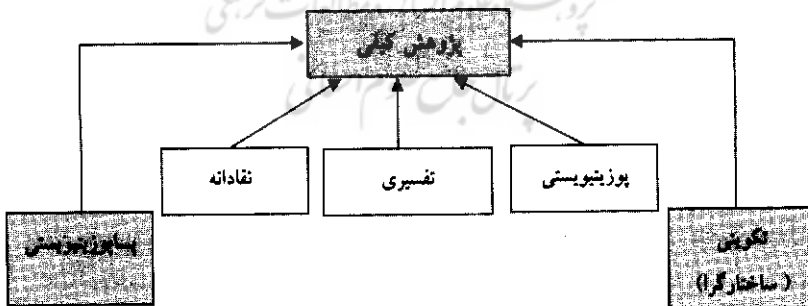
1. Biographical
2. Discourse
3. Family beginning
4. Triple crisis

تبیین نگرش‌های فلسفی در روش‌شناسی تحقیقات کیفی

از منظر معرفت‌شناسی، هر پژوهشی (چه کمی و چه کیفی) بر شالوده‌پیش فرضی استوار است که به پژوهشگر می‌گوید که «اعتبار» تحقیق بسته به چیست و کدام شیوه برای انجام آن پژوهش مناسب‌تر است. بنابراین آگاهی از این پیش فرض‌ها برای انجام و یا ارزشیابی پژوهش‌های کیفی اهمیت زیادی دارد. در بحث مورد نظر ما، مناسب‌ترین پیش فرض‌های فلسفی، پیش فرض‌هایی است که با «معرفت‌شناسی هدایت‌کننده» امر تحقیق مرتبط باشد. واژه «معرفت‌شناسی» به فرضیات مربوط به علم و چگونگی دستیابی به آن اشاره دارد. برخی پژوهشگران چهار الگورا برای پژوهش کیفی پیشنهاد کرده‌اند که عبارتست از پوزیتیویسم، پس‌پوزیتیویسم نظریه انتقادی و نظریه تکوینی^۱ اما گروهی دیگر نوعی مقوله‌بندی سه‌گانه را بر شالوده‌ی معرفت‌شناسی تحقیق مطرح کرده‌اند: پژوهش پوزیتیویستی، تفسیری و نقادانه^۲. در این مقاله سعی شده از همین مقوله‌بندی سه‌گانه استفاده شود، هر چند باید یادآوری کرد که این سه شیوه با همه تفاوتی که از منظر فلسفی دارند، در پژوهش اجتماعی دارای مرزهای قطعی و مشخص نیستند. در عین حال، در این مورد که دیدگاه‌های یادشده در تقابل باهم باشند یا این که بتوان از آمیزه‌ی آنها در یک پژوهش استفاده کرد، اتفاق نظر وجود ندارد (Mcclintick, 1979). با ملاحظه آن چه گفته شد باید روشن شده باشد که واژه «کیفی» معادل کلمه‌ی «تفسیری» نیست؛ پژوهش کیفی می‌تواند، بسته به پیش فرض فلسفی پژوهشگر، تفسیری باشد یا نباشد، چنان که می‌تواند پوزیتیویستی یا نقادانه هم باشد (Behling, 1980). از این مقدمه می‌توان نتیجه‌گیری کرد که انتخاب یک روش تحقیق کیفی خاص (مثلاً تحقیق موردی) از موضع فلسفی نهفته در آن تحقیق، مستقل است. نگرش‌های فلسفی یادشده را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

مدل ۱- پیش فرض‌های فلسفی موجود در پژوهش‌های کیفی

معرفت‌شناسی پژوهش‌های کیفی



1. Positivism
2. Post - Positivism
3. Critical Theory
4. Constructivism
5. Interpretive & Critical

۱- پژوهش پوزیتیویستی یا مطالعات اثبات‌گرایانه

در مجادلات نظری، پوزیتیویست‌ها عموماً فرض را بر این می‌گذارند که واقعیت را می‌توان با ویژگی‌هایی قابل اندازه‌گیری توصیف کرد؛ ویژگی‌هایی که از مشاهده‌کننده (پژوهشگر) و ابزار مورد استفاده او مستقل هستند. مطالعات پوزیتیویستی بیشتر به دنبال آزمون نظریه هستند تا به فهم پیش‌نگرانه‌ی پدیده کمک کنند. بر همین اساس است که اورلیکوفسکی و بارودی پژوهش را زمانی پوزیتیویستی قلمداد می‌کنند که در آن شواهدی از گزاره‌های رسمی، متغیرهای قابل اندازه‌گیری، آزمون فرضیه و تعمیم (از نمونه به یک جمعیت آماری مشخص) موجود باشد. در حقیقت روش‌شناسی اثبات‌گرایی (Positivism methodology) که بر اساس مبانی فلسفی ابتدای قرن ۱۹، توسط آگوست کنت (۱۷۷۵-۱۷۸۹) پایه‌گذاری شد، بر این باور است که تحقیقات علوم انسانی نباید به تبیین نظری و متافیزیکی از پدیده‌ها بپردازد. بر اساس این دیدگاه، روش‌های مناسب برای تحقیق در علوم انسانی، همان روش‌های علوم طبیعی است که اساساً بر پایه تجربه، آزمایش و مشاهده استوارند. بنابراین، آنچه که در اثبات‌گرایی ترویج و حمایت می‌شود، تجربه‌گرایی (Empiricism) است که بر اساس آن، تنها «معرفت ناشی از تجربه»، معتبر و علمی خواهد بود. «اثبات‌گرایی» در علوم اجتماعی، با نظریه‌های گوناگونی همانند نظریه ساختی کارکردی، منبعث از نظرات تالکوت پارسونز (Structural Functional) و تئوری مبادله (Exchange) همخوانی دارد و بر اساس پیش‌زمینه‌هایی (Assumptions) ضمن تعریف واقعیت (Reality) روش‌های تجربی مناسبی را به منظور بررسی آن ارائه می‌دهد، تحقیقات محققان اثبات‌گرا، اصولاً کمی (Quantitative) است و در آنها از تجربه، پیمایش (survey) و آمار استفاده می‌شود. اثبات‌گرایی، علوم اجتماعی را به عنوان روشی سازمان‌یافته برای ترکیب منطق قیاس با مشاهدات تجربی دقیق از رفتار فردی می‌داند، تا بتواند مجموعه‌ای از قوانین علمی احتمالی را که بر اساس آنها الگوی عمومی فعالیت بیشتر پیش‌بینی می‌شود کشف و تصدیق کند. از این دیدگاه واقعیت‌های اجتماعی و فیزیکی مشمول قوانین و مقررات از پیش تعیین شده‌ای هستند که کشف شدنی‌اند. به بیان دیگر، چون واقعیت دارای نظم و مقررات معینی است، پس «پیش‌بینی» معنا پیدا می‌کند. بنابراین، انسان‌ها می‌توانند از علم برای کشف نظم و قوانین طبیعت استفاده کنند. انسان در الگوی اثبات‌گرایی، موجودی منطقی است که بر اساس علل خارجی (علل مشابه، تأثیر مشابه بر هر فردی دارند) رفتار کرده و یا وارد واکنش می‌شود. شناخت انسان‌ها بر اساس مشاهده‌ی رفتار آنان، به عنوان آنچه که ما در واقعیت عینی و خارجی به جای واقعیت ذهنی می‌بینیم صورت می‌پذیرد. بنابراین در این دیدگاه، رفتار بشر تحت تأثیر «نیروهای اجتماعی خارج از شخص» تعیین می‌شود و چیزی به عنوان اراده آزاد انسان‌ها معنا ندارد. یادآوری می‌شود که این دیدگاه «جبر گرایی» مطلق را ترویج نمی‌کند، بلکه بر اساس

قوانین علی که احتمالی هستند، پدیده‌های اجتماعی و رفتار بشر را تحلیل و تفسیر می‌کند. «اثبات‌گرایی» سعی می‌کند که معرفت علمی را از غیر علمی تفکیک کند. اساس معرفت علمی استفاده از روش علمی مبتنی بر مشاهده است. بدین لحاظ، برداشت عامیانه (sense Common) که معرفتی توأم با تعصب و تورش (Bias) بی‌نظمی و دارای تناقض منطقی است، مورد پذیرش این دیدگاه به عنوان معرفتی علمی نیست. معرفت علمی که به صورت قیاسی و با استفاده از روش‌های علمی حاصل می‌شود، سعی در تبیین علمی پدیده‌ها براساس قوانین جهانی «فیزیک اجتماعی» دارد. رویکرد اثباتی، در پی بکارگیری آن دسته از راهبردها (استراتژی‌ها) و تکنیک‌های تحقیق است که با روش‌های کمی و آماری منطبق باشند. این روش‌ها شامل: پیمایش اجتماعی، مصاحبه منظم، سنجش افکار، تحلیل محتوای کمی، مشاهده مشارکتی منظم، تکنیک‌های گروه‌های کوچک جامعه‌سنجی است. تست‌های آزمایشگاهی مقیاس‌های فاصله‌ی اجتماعی، تکنیک‌های تحلیل داده‌ها مانند الگوی علی، تحلیل واریانس و غیره که در مطالعات پوزیتویستی کاربرد تام دارند و اخیراً در مطالعات ترویج و توسعه روستایی در حد زنده و افراطی دامنگیر محققین ایرانی شده‌اند؛ که حاصل آن تکیه بر دامنه‌ای از همبستگی‌های ایستا، آماره‌های فاقد محتوا و تحلیل‌های عمیق است.

۲- پژوهش تفسیری

پژوهشگر تفسیری کار خود را با این فرض آغاز می‌کند که دسترسی به واقعیت تنها از طریق ساختارهای اجتماعی از قبیل زبان، آگاهی و مفاهیم مشترک ممکن است. شالوده‌ی فلسفی پژوهش تفسیری، تأویل و پدیدارشناسی است. هدف پژوهش‌های تفسیری، فهم پدیده از طریق مفاهیمی است که افراد به آن پدیده نسبت می‌دهند. پژوهش تفسیری، متغیرهای مستقل و وابسته را پیشاپیش معلوم نمی‌کند، بلکه معطوف به پیچیدگی تمام عیار مفهوم‌سازی انسان در موقعیت‌های مختلف است. در واقع، روش‌شناسی تفسیری (Interpretive methodology) را می‌توان در نظریه‌های ویکو (Vico, 1668-1774) دیلتای (Dilthey, 1833-1911) مشاهده کرد. این روش‌شناسی که در واقع متأثر از تفکرات فلسفی آلمان است، بر نقش زبان، تفسیر و تفهیم در علوم اجتماعی، تأکید دارد، «تفسیر» به عنوان یک روش‌شناسی در علوم انسانی در بستر طبیعی آن است. در این زمینه می‌توان به فهم و تفسیر این که مردم چگونه دنیای اجتماعی خود را خلق و حفظ می‌کنند، دست یافت. بنابراین، معرفت تفسیری بر چگونگی نگرش مردم بوده و بر دنیای اجتماعی، چگونگی خلق معنا و چگونگی دلایل آنها برای توجیه پدیده‌های اجتماعی، تأکید دارد. محققان تفسیری معتقدند که هدف تحقیق، فهم زندگی اجتماعی و کشف این نکته است که مردم چگونه معنای زندگی اجتماعی خود را می‌سازند آنها به دنبال تحلیل موارد با معنای رفتار اجتماعی انسان‌ها و این امر هستند که مردم چگونه زندگی روزمره را تجربه می‌کنند. این هدف زمانی تحقق می‌یابد که دنیای اجتماعی از نقطه نظر مردم مورد مطالعه قرار گیرد. بنابراین رویکرد تفسیری معتقد به مطالعه کنش با معنای اجتماعی مردم است و تنها به مشاهده رفتار

خارجی و قابل مشاهده آنها نمی‌پردازد. برخلاف اثبات‌گرایی نظرگاه تفسیری بر این فرض اساسی استوار است که پدیده‌های اجتماعی، ذاتاً با پدیده‌های طبیعی تفاوت دارند. پدیده‌های اجتماعی، عینی، خارجی و از پیش منظم شده نیستند، بلکه توسط افراد و با هویتی اجتماعی ساخته می‌شوند. بنابراین مطالعه پدیده‌های اجتماعی با این خصوصیات از طریق اثبات‌گرایی، روش مناسب نیست. رویکرد تفسیری، برای پژوهش در علوم انسانی، روش‌شناسی کیفی (Qualitative methodology) را پیشنهاد می‌کند تا بر این اساس روایی تحقیق افزایش یابد. اصول اساسی روش‌شناسی کیفی که در تحقیقات تفسیری ملحوظ است بر محور چند مفهوم اساسی مانند: ارتباط، تفسیر و تفهیم روزمره، استوار است. برداشت عامیانه در رویکرد تفسیری، نقش به‌سزایی در کسب معرفت اجتماعی دارد. در شناخت علمی که از طریق استقرا حاصل می‌شود، نه تنها حواس بلکه فهم معنا و تفسیر از اهمیت فراوانی برخوردارند. از آن‌جا که زندگی اجتماعی، توسط کنش‌گران و از طریق الحاق سیستم معانی (Meaning system) به وقایع، خلق می‌شود، هدف تحقیق باید فهم سیستم معانی مورد استفاده تمام مردم عادی در فعالیت‌های روزانه آنها باشد. بر این اساس، هدف تحقیق، کشف قوانین علی و تعیین انگاره‌های خارجی رفتار نیست. گفتنی است که رفتار بشر، اگر چه نظم‌پذیر و الگوپذیر است، ولی براساس قوانین از پیش تعیین شده صورت نمی‌پذیرد. رویکرد تفسیری به عنوان فلسفه‌ای انسان‌مدار به آزادی فردی، تجربه با معنا و آگاهی فردی اهمیت زیادی می‌دهد. این دیدگاه، مدافع و مروج اختیار به جای جبر است، چرا که معتقد است گاهی در مقایسه با دیگر عوامل اجتماعی، تأثیر زیادتری بر کنش اجتماعی دارد. نظر به اهمیت نقش انسان در خلق واقعیت، برداشت عامیانه در روش‌شناسی تفسیری، جایگاهی متفاوت با روش اثباتی دارد، اگر چه رویکرد اثباتی معتقد به غیر علمی بودن برداشت عامیانه است، ولی محققان تفسیری در مطالعه زندگی اجتماعی مردم، اهمیت زیادی به آن می‌دهند. در رویکرد تفسیری، مردم از برداشت عامیانه برای: طراحی، سازمان‌دهی و هدایت زندگی روزمره استفاده می‌کنند. بنابراین می‌توان از آن به عنوان منبع اطلاعاتی بسیار مهمی برای فهم و معنای زندگی اجتماعی از نظر مردم استفاده کرده بر این اساس در دیدگاه تفسیری، قانون علمی و برداشت عامیانه جایگاه برتر (Superior) و پست‌تر (Inferior) ندارند و هر کدام از آنها که در جایگاه خود برای اهداف متفاوتی مورد استفاده قرار گیرد، ارزشمند خواهد بود. روش‌شناسی تفسیری در بکارگیری تمام عیار تکنیک‌های کمی برای انجام تحقیقات علوم اجتماعی، تردید داشته و دنبال ارائه روش‌هایی است که قادر به کشف معانی رفتار و تجربه از نظر افراد می‌باشند. مشاهده در این دیدگاه، بازتابی از خود (Self-Reflection) به جای کوششی است که صرفاً برای توصیف موقعیت خارج و مستقل از مشاهده‌کننده انجام می‌گیرد. از آنجا که هدف تحقیق در این روش، درک فهم و تفسیر کنش‌گر از زندگی اجتماعی است، برای دستیابی به این امر تکنیک‌های مشاهده مشارکتی (تحقیق در این روش، درک فهم و تفسیر کنش‌گر از زندگی اجتماعی

است) برای دستیابی به این امر تکنیک‌های مشاهده مشارکتی (Participation observation) و تحقیق میدانی (Field Research) پیشنهاد شده‌اند. در مطالعاتی که تعدادی از محققین ترویج و توسعه روستایی در ایران با استفاده از «پژوهش تفسیری» انجام داده‌اند، گرایش محققین بیشتر به سمت گزارش نویسی توصیفی و نوشته‌های مونوگرافیک روستایی آن هم به شیوه‌ای کاملاً ابتدایی بوده است. تجربیات چندسال اخیر در این رابطه، ثابت نموده‌اند که اولاً: انجام مطالعات تفسیری نیاز به درک فلسفی و استعداد خاص محقق در زمینه سوژه مورد مطالعه دارد، ثانیاً: محقق باید به اصول و مبانی تحقیقات کیفی و هدف از انجام آن آشنایی کامل داشته باشد و ثالثاً: باید با درک چالش‌های تحقیقات کمی و هضم معایب آن به استفاده از مطالعات کیفی مبادرت ورزد.

۳- پژوهش نقادانه (انتقادی)

پژوهش نقادانه میراث پرارزش «حلقه فرانکفورت» است. پژوهش نقادانه متکی بر این فرض است که واقعیت اجتماعی، ساختمانی تاریخی دارد و به وسیله‌ی افراد «تولید و باز تولید» می‌شود. هر چند انسان می‌تواند به شکلی آگاهانه موقعیت اجتماعی و اقتصادی خود را تغییر دهد، این نخله از پژوهشگران معتقدند که توانمندی انسان در این عرصه، به وسیله‌ی صورت‌های مختلفی از سلطه‌ی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی محدود می‌شود. وظیفه عمده پژوهش نقادانه، «نقد اجتماعی» است و به مدد آن، شرایط محدودکننده و بیگانه‌ساز موجود در معرض دید قرار می‌گیرد. پژوهش نقادانه معطوف به برخوردها، تضادها و تقابل‌های جامعه‌ی امروز است و به دنبال آن است که عوامل این بیگانگی و سلطه را از میان بردارد. یکی از مشهورترین مدافعان نظریه‌ی نقد اجتماعی، «یورگن هابرماس» است که بسیاری او را مهم‌ترین فیلسوف قرن بیستم می‌دانند. هابرماس از متفکران مکتب فرانکفورت بود که بزرگانی چون آدورنو، هورکهایمر^۱، لوکاچ^۲ و مارکوزه^۳ را هم پرورش داد. روش‌شناسی انتقادی (Methodology) Critical برای شناخت پدیده‌های اجتماعی سعی در بکارگیری تلفیقی از سطوح خرد و کلان دارد. این رویکرد را می‌توان در دیدگاه‌های مارکس (۱۸۸۳-۱۸۱۸) و فروید (۱۹۳۹-۱۸۵۸) (Freude)، و شمار دیگری از اندیشمندان که مفاهیم ماتریالیسم دیالکتیک، تحلیل طبقاتی، ساخت‌گرایی و سیاست‌های فمینیستی (feminism) را مورد تحلیل قرار می‌دهند مشاهده کرد. هابرماس از اندیشمندان معاصر آلمانی و از برجستگان تفکر فلسفی و اجتماعی قرن بیستم است. هابرماس از چپ‌های رادیکال و از نمایندگان سرآمد نسل جدید مکتب فرانکفورت و نظریه انتقادی است. مهم‌ترین اثر وی کتاب

1. Jurgen Habermas
2. Adorno
3. Horkheimer
4. Luclacs
5. Marcuees

دو جلدی «نظریه عمل ارتباطی» است. به نظر او «عقلانیت ارتباطی» گسترده‌تر و بنیادی‌تر از عقلانیت ابزاری «وبری» است. زیرا این «زبان» است که فقط اختصاص به انسان دارد. زبان ابزار ارتباط و استدلال است. انسان، موجودی زبانی است و بین بیان و اعمال انسانی پیوندی خاص وجود دارد. بیان زبانی، ادعاهای اعتباری قابل نقد است و «عقلانیت ارتباطی»، دفاع یا جرح و تعدیل اعتقادات در پرتو اسناد و مدارک است. او عقلانیت ارتباطی را در برابر عقلانیت ابزاری مطرح می‌کند و تأکید می‌ورزد که اخلاق گفتگو و گفتمان باید رعایت گردد زیرا بدین وسیله یعنی با «خرد ارتباطی» است که می‌توان امکان آزادی و رهایی انسان را فراهم نمود (بابک احمدی، ۱۳۷۳). از نظر هابرماس، عقلانیت ابزاری پیامد تکامل توانایی‌ها و کیفیت‌های ابزاری انسان است. این ابزار تا آن مرحله تکامل پیدا کرده که «انسان را برده قوانین فنی کرده است» (الوانی، ۱۳۷۴). چنین عقلانیتی به این معنی تکامل یافته است که عقل در مراددهی انسان با طبیعت و در تلاش برای تصرف و تسلط بر طبیعت قادر شده که توانایی‌ها و استعداد‌های خود را به نهایت فعلیت یعنی: «عقل متکامل ابزاری» برساند. اما انسان که فقط حیوان ابزارساز نیست، حیوان ناطق هم است، بعد مکالمه و ناطق بودن او تکامل زیادی پیدا نکرده است. در این ارتباط «هابرماس»، در کتاب مشهور خود «نظریه‌ی عملی ارتباطی» (در سال ۱۹۸۱)، مفهوم «خرد ارتباطی و کنش متقابل» را ارائه کرد که به معنی تلاش مداوم برای درک یکدیگر می‌باشد، در الگوی او که معتقد است الگویی واقع‌گرایانه است، بین نظریه و عمل رابطه‌ی متعادلی برقرار می‌شود و هر یک از دو جزء دیگری را تکمیل می‌کنند. این تعادل منطقی از راه گفتگو بین تصمیم‌گیران و محققین به دست می‌آید. این رفتار ارتباطی، با دموکراسی واقعی یعنی «دموکراسی توده‌ای» تطابق دارد. در نظریه‌ی «کنش ارتباطی» هابرماس برای عقل این سه فعالیت ذکر شده است:

۱- فعالیت ابزاری: عقل برای دست یافتن به اهداف از روش‌های فنی و تجربی استفاده می‌کند.

۲- فعالیت راهبردی: عقل برای دست یافتن به اهداف، فقط تا آن جا که ضروری است از روش‌های فنی و تجربی استفاده می‌کند. در اینجا، تصمیم‌گیرنده مقهور فن نیست.

۳- فعالیت ارتباطی: در این جا عقل «دستیابی به اهداف» را در اولویت قرار نداده، بلکه بیشتر به دنبال تفاهم اذهان مختلف است. ارتباط تفهیمی افراد انسانی در یک جامعه مدرن مدنی بر «کلام و زبان» متمرکز دارد. مرکز ثقل اخلاق ارتباطی، کثرت‌گرایی (پلورالیسم) و جهانی شدن ارزش‌های انسانی است که راه را برای تفاهم باز خواهد نمود. اخلاق ارتباطی به عنوان جریانی مستمر و دائمی همواره با مفاهیم جدید و نقادانه مداوم دو جانبه می‌کوشد تعادل را حفظ کند. رویکرد انتقادی ضمن انتقاد به معانی ذهنی کنش‌گران سعی در مطالعه رفتار کنش‌گران در زمینه اجتماعی و تاریخی دارد. بر این اساس، تفسیر به تنهایی کافی نبوده و باید در نظر داشت که دنیای اجتماعی به صورت نمادین در شرایط مادی غالب بر جامعه شکل می‌گیرد و در این دیدگاه «رویکرد تفسیری» به علت انفعال ذهنی و نسبی بودن و «اثبات‌گرایی» به علت در نظر

گرفتن تحولات، توجیه وضع موجود و در نظر گرفتن نقش انسان در تغییر شرایط موجود برای رسیدن به وضع مطلوب، مورد انتقاد قرار می‌گیرند. هدف تحقیق در این دیدگاه نه تنها توصیف واقعیت بلکه نقد و بررسی آن برای انتقال بنیادی با توسل به مفاهیم فلسفی است. «فی» معتقد است که هدف علوم اجتماعی انتقادی «تبیین نظم اجتماعی» است. به طریقی که بتوان آن را به وضع دیگری منتقل کرد. در تحقق این امر، نقش اندیشمندان در تمرکز بر بحران‌های اجتماعی و تبیین آنها به عنوان نتیجه آگاهی غلط (False sensuousness) بسیار حائز اهمیت است. روش‌شناسی انتقادی، معتقد به توانی قوی در انسان‌ها به واسطه خلاقیت و سازگاری در زندگی اجتماعی محصور در شرایط عینی و مادی است. از این دیدگاه، اگر شرایط عینی و مادی، زیر فشار روابط مبتنی بر سلطه باشد، خلاقیت انسان‌ها بروز نمی‌کند و از خودبیگانگی در جامعه گسترش می‌یابد. بر اساس دیدگاه «روش‌شناسی انتقادی»، تحقیقاتی که صورت و ظاهر واقعیت را مطالعه می‌کنند، فاقد روایی هستند و لازم است به ساختی که لایه زیرین واقعیت را تشکیل می‌دهد پرداخته شود، بنابراین برای کشف واقعیت به نظریه‌ای پویا نیاز است که بتواند ضمن تحلیل تحولات اجتماعی، با بکارگیری تاریخ به لایه‌های زیرین واقعیت نفوذ کرده و ساخت‌های پنهان آن را کشف کند. رویکرد انتقادی، این انتقاد اثبات‌گرایی را که نیروهای اجتماعی (Social Forces) و رای آرزوهای شخصی افراد عمل می‌کنند، رد کرده و معتقد است که این ایده به فرآیند شیء شدن (Reification) انسان در زندگی اجتماعی می‌انجامد. این فرآیند زمانی حادث می‌شود که انسان تجربیات را به صورت منقطع و ناپیوسته ببیند و از آنچه خودش خلق می‌کند، جدا بماند. برداشت عامیانه انسان‌ها که اساساً برای توجیه این فرآیند و دیگر موارد سوء زندگی اجتماعی آنان ساخته و منتشر می‌شود، خصیصه علمی ندارد و مبتنی بر آگاهی غلط و اشتباه است و آگاهی غلط به معنای عمل انسان علیه منافع واقعی خود اوست که این عمل به اشتباه صورت می‌پذیرد. البته مطالعه عقاید صرفاً ذهنی و برداشت عامیانه در این روش‌شناسی مورد تأکید قرار می‌گیرد چون اعتقاد بر این است که این عقاید، به شناخت رفتار انسان‌ها کمک مؤثری می‌کنند. هدف تحقیق در رویکرد انتقادی، آشکار کردن ساختی است که روابط اجتماعی بر آن استوار است تا بتوان برای قدرتمندی مردم به خصوص مردم ناتوان حرکت کرد. برای دستیابی به این هدف، کمتر می‌توان از روش‌های کمی استفاده کرد و لازم است که از تبیین تاریخی و مطالعات قوم‌نگاری ساخته‌های سازمانی استفاده شود. محققان انتقادی به منظور درک واقعیت، بر «منطق دیالکتیک» به عنوان رویکردی که برای شناخت درونی دنیای اجتماعی به عنوان یک کلیت تلاش می‌کند، تأکید دارند.

دینامیزم تنوع در راهبردهای پژوهش کیفی

همان‌طور که در پژوهش کیفی، نگرش‌های فلسفی گوناگون وجود دارد، می‌توان

روش‌های مختلفی را هم برای انجام این نوع از پژوهش مطرح کرد. روش پژوهش همان راهبرد تحقیق است که از یک نگرش فلسفی ریشه می‌گیرد و به طراحی پژوهش و مرحله‌ی گردآوری داده‌ها منتهی می‌شود. کرسول (Creswel, ۱۹۹۴) هم به چهار روش عمده در تحقیقات اجتماعی و علوم انسانی اشاره دارد:

• قوم‌نگاری:

که در آن محقق در شرایط طبیعی برای مدتی طولانی با مردم در تماس می‌باشد.

• تئوری بنیانی:^۱

که در آن محقق سعی دارد طی مراحل متعدد از درون داده‌های جمع‌آوری شده به تئوری واقعی دست پیدا کند و محور اصلی تحقیقات کیفی به شمار می‌رود (کشف تئوری).

• مطالعات موردی:^۲

که در آن محقق به دنبال کشف یک ماهیت وجودی و یا یک پدیده محدود شده در زمان و فعالیت (که برنامه، رخداد، فرایند و مؤسسه و یا یک گروه اجتماعی) و گردآوری اطلاعات جزئی از طریق بکارگیری روش‌های گوناگون در یک فاصله زمانی مشخصی می‌باشد.

• مطالعات پدیدارشناسی:^۳

که در آن تجارب انسانی از طریق توصیف جزئیات مردم تحت مطالعه، آزموده می‌شود. درک «تجارب زندگی» با عنوان «پدیدارشناسی» به عنوان یک فلسفه، بر کار پژوهشی و مطالعات افرادی مثل هاسلر (Hassler)، هایدگر (Heidegger)، شولر (Schuler)، سارتر (Sartre) و مرلوپونتی (Merlau Pouny) مبتنی می‌باشد. دانایی فرد (۱۳۸۰) از منظر دیگری با استناد به نوشته‌های هیلی و چاد (Healy & Chad, 2000) تحقیقات را در چهار پارادایم طبقه‌بندی می‌کند که عبارتند از اثبات‌گرایی، تئوری انتقاد، ساخت‌گرایی و رئالیسم. جدول بعد، این پارادایم‌ها را از نظر ارکان سه‌گانه هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی از منظر «هیلی و چاد»، مورد مقایسه قرار می‌دهد.

1. Grounded Theory
2. Case Study
3. Phenomenological Studies
4. Positivism
5. Critical Theory
6. Constructivism
7. Realism

جدول ۱- مقایسه عناصر سه‌گانه پارادایم‌های چهارگانه پیشنهادی

زبان رابطه	موضوع	مردی نظام	حالت گری	واقعیت
هستی‌شناسی	واقعیت قابل مشاهده	واقعیت موجود در درون ارزش‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی	واقعیت ساخت یافته فضایی	واقعیتی وجود دارد، اما به طور احتمالی قابل درک است.
شناخت‌شناسی	یافته‌های عینی	یافته‌ها کاملاً ذهنی و ارزش‌مدار	یافته‌های ذهنی تعدیل شده	یافته‌های عینی تعدیل شده
روش‌شناسی	آزمایش، پیمایش، آزمون فرضیه و شیوه‌های تحقیق	تحلیل گفتمان تاریخی سوژه (تاریخی گری)	مشاهده مشارکتی حضور فعال سوژه	مثلث‌سازی ^۱ تغییر به وسیله شیوه‌های کمی و کیفی

منبع: (SOURCE: Healy & Chad, 2000)

لازم به ذکر است که انتخاب روش تحقیق بر نحوه‌ی گردآوری داده‌ها هم اثر می‌گذارد. روش‌های گوناگون تحقیق مستلزم داشتن مهارت‌ها، پیش‌فرض‌ها و عملیات پژوهشی مختلف است. چهار روش تحقیقی که در این جا به اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرند عبارتند از: پژوهش عملی، پژوهش موردی، پژوهش قوم‌نگارانه (شناسنامه) و نظریه‌ی مختلط.

۱- پژوهش عملی

برای پژوهش عملی تعریف‌های گوناگونی ارائه شده که از میان آن‌ها تعریف «رپورت»^۲ به شرح زیر، از همه پذیرفته شده‌تر است: «هدف پژوهش عملی این است که هم در خدمت دل مشغولی‌های عملی افراد در موقعیت‌های دشوار و عاجل قرار بگیرد، و هم این که در یک چارچوب اخلاقی و پذیرفته شده به اهداف علوم اجتماعی کمک کند». این تعریف توجه خواننده را به جنبه‌های گروهی پژوهش عملی و انتخاب‌های ناگزیری که پژوهش‌گر بالقوه با آنها روبه‌رو است جلب می‌کند. در عین حال تعریف یاد شده روشن می‌کند که پژوهش عملی با افزودن به گنجینه‌ی دانسته‌های موجود در علوم اجتماعی سر و کار دارد و همین ویژگی «پژوهش» عملی است که آن را از علوم اجتماعی کاربردی متمایز می‌کند چرا که در علوم اجتماعی کاربردی، هدف تنها به کارگیری دانش اجتماعی است، نه افزودن به دانسته‌های

1. Triangulation
2. Rapport

مربوط به این رشته. پژوهش عملی در عرصه‌های کاربردی چون توسعه‌ی روستایی، ترویج و آموزش کشاورزی اینک به عنوان یک روش پژوهشی معتبر شناخته شده است.

۲- پژوهش موردی

پژوهش موردی یکی از رایج‌ترین روش‌های پژوهش کیفی است که تعاریف گوناگونی از آن ارائه شده است، اما تعریفی که یین^۱ (۱۹۹۴) از آن در اختیار ما می‌گذارد، گستره‌ی روش یاد شده را به خوبی نشان می‌دهد: «پژوهش موردی پدیده‌های هم‌زمان با ما را در بافت واقعی‌شان بررسی می‌کند؛ به ویژه زمانی که مرزهای میان پدیده با بافت و موقعیت مربوط به آن چندان روشن نباشد.» پژوهش موردی می‌تواند، بسته به نوع نگرش پژوهشگر، پوزیتیویستی، تفسیری یا نقادانه باشد (اعرابی، ۱۳۷۱).

۳- پژوهش قوم‌نگارانه (شناسانه)

پژوهش قوم‌شناسانه مربوط به رشته مردم‌شناسی اجتماعی و فرهنگی است و برای انجام آن لازم است که قوم‌شناس بخش عمده‌ای از وقت خود را به مطالعه‌ی میدانی بگذراند. او در زندگی مردم که به مطالعه ایشان پرداخته است غوطه‌ور می‌شود و به دنبال آن است که پدیده‌ی مورد مطالعه را در بافت فرهنگی و اجتماعی آن مورد بررسی قرار دهد. اینک پژوهش قوم‌شناسانه در بررسی نظام‌های اطلاع‌رسانی ترویجی در سازمان‌ها مورد استفاده گسترده قرار گرفته و کاربرد آن از بررسی توسعه‌ی نظام‌های اطلاع‌رسانی تا مدیریت فن‌آوری اطلاعات را شامل می‌شود (Fresco, 2000). در عین حال قوم‌شناسی به مثابه‌ی یک روش پژوهشی به این دلیل موضوع بحث‌های فراوان قرار گرفته که به مدد آن می‌توان نگرش‌های چندگانه‌ای را در طراحی سیستم‌ها به کار گرفت و از آن به عنوان رهیافتی کلی برای گستره‌ی وسیعی از مطالعات مربوط به بررسی نظام‌های اطلاع‌رسانی استفاده کرد.

۴- نظریه مختلط (ترکیبی)

نظریه‌ی مختلط روشی است پژوهشی که هدف آن گسترش نظریه‌ای است که در آمیخته با داده‌هایی باشد که به شیوه‌ای روش‌مند گردآوری و تحلیل شده‌اند. به گفته‌ی مارتین و ترنر^۲ (۱۹۸۶)، نظریه‌ی مختلط «یک روش شناسی استقرایی است که به کشف نظریه پرداخته این مجال را برای پژوهشگر فراهم می‌کند که از نمودهای کلی یک موضوع، گزارشی نظری ارائه کند و هم‌زمان، آن گزارش نظری را با داده‌ها و مشاهدات تجربی درهم بیامیزد» تفاوت میان نظریه‌ی مختلط با روش‌های دیگر، در رویکرد خاص این روش به نظریه‌پردازی است. نظریه‌ی مختلط مدعی است که میان گردآوری اطلاعات و تجزیه و تحلیل باید همواره تعامل وجود داشته باشد.

1. Yin

2. Martin & turner

شیوه‌های کیفی گردآوری داده‌ها

تاکنون، در هر یک از روش‌های پژوهشی که برشمردیم، برای گردآوری اطلاعات تجربی از شیوه یا شیوه‌های خاصی استفاده می‌شود، که طیف گسترده‌ای را از مصاحبه، شیوه‌های مشاهده‌ای و مطالعات میدانی گرفته تا پژوهش کتابخانه‌ای دربرمی‌گیرد. منابع نوشتاری ممکن است شامل اسناد منتشر شده و منتشر نشده، گزارش‌ها، یادداشت‌ها، مکاتبات، پیام‌های پست الکترونیک، مقالات روزنامه‌ها و ... باشد. در عرصه‌های جامعه‌شناسی کشاورزی، مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی روستایی باید میان منابع اولیه و ثانویه‌ی اطلاعات تمایز قایل شد (Huesser, 1999). به طور کلی منابع اولیه، اطلاعاتی است که منتشر نشده‌اند و پژوهشگر آنها را از افراد یا سازمان‌ها مستقیماً گردآوری کرده است. منابع ثانویه به هر نوع مطلب منتشر شده‌ی قبلی از قبیل کتاب و مقاله اشاره دارد. معمولاً پژوهشگران کیفی، بیش از هر چیز، از مصاحبه و مطالب مستند استفاده می‌کنند و مشاهدات مشارکت جویان را چندان به کار نمی‌گیرند. اما در پژوهش قوم‌شناسانه و مطالعات دانش بومی کشاورزی پژوهشگر مدت زمان قابل توجهی را به مطالعات میدانی اختصاص می‌دهد و علاوه بر دیگر شیوه‌های گردآوری اطلاعات، یادداشت‌های مربوط به مطالعات میدانی و مشاهدات عملی نیز برای او اهمیت زیادی دارد (Hamilton, 1995). در ارتباط با ابزارهای گردآوری داده‌ها در مطالعات کیفی به دلیل ادبیات و پیشینه‌نگاشته‌های فراوان به همین میزان بسنده می‌نماییم.

الگوهای تحلیل در تحقیقات کیفی

هر چند در پژوهش کمی، میان گردآوری داده‌ها و تجزیه و تحلیل اطلاعات، تفاوتی آشکار وجود دارد، تشخیص چنین تمایزی در پژوهش‌های کیفی دشوار است. به عنوان مثال، از منظر تأویلی، فرض بر این است که پیش‌فرض‌های پژوهشگر بر فرآیند گردآوری اطلاعات اثر می‌گذارد و مثلاً نوع پرسش‌های مطرح شده، معمولاً تعیین‌کننده ماهیت پاسخ‌هایی است که دریافت خواهد شد؛ تجزیه و تحلیل بر فرآیند گردآوری اطلاعات، و مراحل گردآوری اطلاعات بر تجزیه و تحلیل نهایی اثر می‌گذارد از همین رو شاید بهتر باشد که در پژوهش کیفی، به جای تحلیل داده‌ها، به «الگوهای تحلیل» پردازیم. الگوهای تحلیل، رویکردهای متفاوتی است که در گردآوری، تحلیل و تفسیر داده‌های کیفی از آنها بهره می‌گیریم. ویژگی مشترک همه‌ی الگوهای تحلیل این است که در گام اول، با تحلیل متن چه به صورت شفاهی و چه در قالب نوشتاری سروکار دارند (Kinach, 1995). هر چند در پژوهش کیفی الگوهای متفاوتی برای تحلیل وجود دارد در این جا تنها به چند الگویی پردازیم: تأویل، نشانه‌شناسی، روایت و استعاره.

۱- نقش تأویل در فرآیند تحقیقات کیفی

تأویل را هم می‌توان فلسفه‌ی موجود در تحلیل تلقی کرد و هم می‌شود آن را الگویی خاص

برای تحلیل به حساب آورد. تأویل به مثابه‌ی رهیافتی فلسفی، زمینه‌های لازم را برای تحلیل فراهم می‌آورد و به عنوان یک الگوی تحلیل، شیوه‌ی فهم داده‌های درون متن را در اختیار ما می‌گذارد. بحث ما به استفاده از تأویل به عنوان الگویی خاص برای تحلیل داده‌ها مربوط است. تأویل بیشتر با «معنای» متن یا شبه متن سر و کار دارد (نمونه‌ای از یک شبه متن می‌تواند یک سازمان باشد که پژوهشگر به مدد متن‌های شفاهی یا کتبی به درک درستی از آن دست می‌یابد). در تأویل، پرسش اصلی این است که: معنای این متن چیست؟ تیلر^۱ می‌گوید: «تفسیر، در مفهومی مرتبط با الگوی تأویل، تلاشی است که برای روشن کردن و معنی دار کردن موضوع مورد مطالعه صورت می‌گیرد. از این رو موضوع مورد مطالعه باید متن یا شبه متنی باشد که مخدوش، ناقص، مبهم، به ظاهر متناقض و در هر حال غیر واضح است. هدف تفسیر این است که بر سامان درونی یا معنای متن پرتو بیفکند.» چرخه‌ی تأویل به دیالکتیک میان فهم متن به عنوان یک کل و تفسیر اجزای آن سر و کار دارد. در این چرخه، جهت‌گیری، توصیف‌ها به توضیحات پیش‌بینی شده بستگی دارد. از این مقدمه می‌توان نتیجه گرفت که ما از موقعیتی که در مورد مطالعه‌مان هست انتظار داریم که حاوی معنایی باشد. برداشت و درک ما از آن موقعیت، همواره در حرکت میان کل به جزء و جزء به کل نوسان دارد. به قول گادامر^۲: «این رابطه‌ی درونی است... پیش‌بینی معنایی که در آن کل را بتوان تجسم کرد، به درک روشنی از اجزاء منتهی می‌شود؛ اجزایی که کل تعیین‌کننده‌ی آنها است و خود تعیین‌کننده‌ی کل هستند.» به بیان ریکور^۳: «تفسیر... تلاشی فکری است برای روشن کردن لایه‌هایی از معنا که به طور ضمنی در معنای تحت‌اللفظی متن موجود است.» هرمنوتیک^۴ علم یا نظریه‌ی تأویل و تفسیر^۵ است. آن را فقه‌اللغه یا کشف‌المحجوب نیز گفته‌اند. این لغت در گذشته بیشتر درباره تفسیر متون تاریخی، فلسفی و دینی (متون مقدس و به ویژه برای تفسیر آن چه رمزی و نمادین است مورد استفاده قرار می‌گرفته است. هرمنوتیک هم چون یک روش‌شناسی برای تأویل متن از اواخر سده‌ی نوزدهم رواج بیشتری یافت و در این باره ذکر نام کسانی چون ویلهلم دیلتای (۱۹۱۱-۱۸۳۳)، مارتین هیدگر (۱۹۷۶-۱۸۸۹) و هانس گئورگ گادامر (۱۹۰۰) ضروری می‌نماید. از نظر تاریخی سهم فردریش شلایر ماکر (۱۸۳۴-۱۷۶۷) را در توسعه‌ی هرمنوتیک باید بیش از همه دانست. او اولین پژوهش‌گری بود که تلاش کرد برای تأویل یک تئوری عمومی بسازد (بابک احمدی، ۱۳۷۷). فرمولی که او به دست داد چنین بود: «در یک چیز، جزء در چارچوب کل فهمیده می‌شود و برعکس». در این باره مثال ساده این است که بگوییم معنای یک لغت در درون جمله فهم می‌گردد و بر عکس. نظریه‌ها، عقاید و اعمال اعتباری انسانی

1. Taylor
2. Gadamer
3. Ricoeur
4. Hermeneutics
5. Interpretation

تفسیرهایی از تجربه هستند که به منظور درک و تحلیل پدیده‌ها و حوادثی که انسان‌ها با آن مواجه می‌شوند انجام می‌پذیرند و خود نیز موضوع‌هایی مناسب برای تفسیرند. باید یادآور شد که با شیوه‌های تبیینی رایج در علوم تجربی نمی‌توان معانی، موضوعات و نمادهای فرهنگی را درک کرد. همچنین با توجه به این که مشاهده، گران‌بار از نظریه است، باید پذیرفت که هیچ تجربه‌ای بدون تفسیر وجود ندارد. هر مشاهده یا تجربه‌ی انسانی قبلاً توسط مفاهیم و قضاوت‌های ضمنی که انسان به آنها می‌دهد، شکل می‌گیرد به این معنی انسان پیوسته در کار تفسیر و تفسیر مجدد است. تفسیر شیوه‌ی صحیح فهم متن‌ها، اسطوره‌ها، اعمال و محصولات فرهنگی است. تفسیر روش درک قواعد حاکم بر نظام خاصی از نمادها یا اعمال «اعتباری» است. درک یک متن از راه شناخت زبان و مفاهیمی که مورد استفاده انسان است امکان‌پذیر می‌باشد، بنابراین درک صحیح و توصیف قابل قبول از کار و عمل یک فرد بستگی دارد به شناسایی کردن قواعد و قراردادهای دستوری حاکم بر آن کار، عمل، عقیده و احساس، آن‌هم به گونه‌ای که فاعل ملاحظه کرده است (وین پرآودفوت، ۱۳۷۷) تفسیر و تأویل، در معنای «کانتی» آن بر نقشی که قوه‌ی خیال و فعالیت ذهنی در شناخت دارد، تأکید می‌کند. به این صورت که ذهن آن واقعیتی را که ادراک می‌داند کم‌وبیش می‌سازد و این کار ذهن (یعنی بازسازی واقعیت) عین عمل تفسیر کردن است. اکنون پرسشی که در این جام مطرح می‌گردد این است که اگر هیچ فهمی جز تفسیر وجود ندارد و اگر هر چیزی نتیجه‌ی تفسیر است آیا چیزی تفسیر نشده وجود دارد؟ این پرسش باعث شد تفسیرگرایان به دنبال فهم اشیاء به خودی خود، و درک اندیشه‌های مطلق برآیند. در تفسیر برای توضیح این مفهوم دو سنت مشهور وجود دارد: سنت هرمنوتیک و سنت پراگماتیک، طرفداران سنت هرمنوتیک به تفاوت روش شناختی و رویکردی بررسی‌های طبیعی و بررسی‌های تاریخی و فرهنگی اعتقاد دارند، ولی پراگماتیست‌ها فرایند روش شناختی آن دوران نسبت به موضوع‌شان یکسان ارزیابی می‌کنند به این نحو که در یکی داده‌های تجربی تفسیر می‌شوند و در دیگری متن کتاب و نیت مؤلف، نیتی را که فقط می‌توان در خطابه‌ها و یادداشت‌های مؤلف مشاهده نمود. چنین رأی روان‌کاوانه‌ای را شلایر مطرح ساخت، رأیی که پل ریکو آن را مورد انتقاد قرار داد. «ریکو» معتقد است که مؤلف مرده است و دست خواننده به او نمی‌رسد تا از او درباره‌ی نیت و منظورش از یک لغت، یک جمله و یا یک اثر بپرسد. پس بهتر است به جای بررسی نیت مؤلف کوشش‌ها معطوف به درک «متن» شود (ریکور، ۱۳۷۷). گادامر نیز معتقد است که زبان آینده‌ی تمام و کمال یک فرهنگ و تاریخ است و همه‌ی وجوه و مفاهیم و اصلاح یک فرهنگ و تاریخ را می‌توان در زبان دید. «شلایر ماخر» که معتقد به امکان پذیر بودن تجربه‌ی مجدد یا تجدید کردن است منظورش این بوده که شنونده یا خواننده می‌تواند برای فهمیده یک متن آن تجربه‌ای را که برای مؤلف یا گوینده یا پدید آورنده‌ی متن رخ داده است، مجدداً برای خود به وجود آورد (این همان چیزی است که «دیلتای» از آن به تفهم یاد می‌کرد و «ماکس وبر» براساس آن «جامعه‌شناسی تفهمی» را

1. Conventional
2. Verstehen

ارائه کرد)، ولی گادامر در برابر این رأی «شلایر ماخر» چنین استلال می‌کند که خطاست اگر تصور کنیم که مفسر می‌تواند همدلانه وارد ذهن مؤلف شود و مراد و نیت او را درک کند زیرا، هیچ کس نمی‌تواند از ذهن و فرهنگ خود یک گام فاصله بگیرد و وارد ذهن و فرهنگ دیگری شود. معنای متن از نظر گادامر محدود به معنایی که مورد نظر مؤلف متن بوده است، نمی‌شود. او بر شناخت فرهنگ، تاریخ و سنتی که مفسر در آن به سر می‌برد تأکید می‌ورزد و بر این باور است که آنها عقاید و علایق مفسر را می‌سازند. نه عقاید و علایق و فرهنگ مؤلف و پدید آورنده‌ی متنی که دیگر تعلقی به زمان او ندارد و «هگل، هوسرل و دیلتای» نیز همانند گادامر به زبان تکیه می‌کنند و نه مراد و مقصود مؤلف متن. دیلتای در این باره می‌گوید مراد متن، امری منطقی بوده و نمی‌توان از طریق شرکت در حالت ذهنی مؤلف آن را درک کرد. معنا امری منطقی (منطق به معنای صرف و نحو و دستور زبان و نه به معنای مصطلح آن) است نه موضوعی روان‌شناختی که در آن مفسر بتواند با تمرکز ذهنی کوشش کند آن چه را مورد توجه نویسنده‌ی متن بوده است، بشناسد و از این راه در نیت او مشارکت جوید (گادامر، ۱۳۷۷). البته گادامر تئوری «ادغام افق‌ها» را پیشنهاد می‌نماید، به این شکل که با ادغام افق‌های حال و گذشته می‌توان گفت یک اثر، یک لغت یا خبر برای ما که در زمان حاضر زندگی می‌کنیم چه معنایی دارد (لالاند، ۱۳۷۷). در این تئوری «جهان متن» و «جهان خواننده» به هم می‌رسند و در هم ادغام می‌شوند (گادامر، ۱۳۷۷). «پل ریکور»، هدف هرمنیوتیک را حل تضادها و تناقض‌های تأویل (تفسیر) و نیز دستیابی به فهم خویشتن می‌داند. به نظر او هرمنیوتیک تأکید می‌کند که واقعیت به عنوان «پدیده‌هایی که وجود دارد» واقعیت نداشته، بلکه فقط این تفسیرهای ما هستند که وجود دارند. همه چیز ذهنی است و حتی همین گفته خود نیز یک تأویل است. شناخت یک پدیده تا آن جا ممکن است که واژه «شناخت» معنا دارد. هیچ‌گیزی از تفسیر و تأویل نیست، بدون تفسیر و تأویل هیچ متنی به طور خود به خود معنایش را ظاهر نمی‌کند و کسی بدون تفسیر، معنایی را نمی‌فهمد. فهم ما، شکل آن، درست و نادرستی آن از پدیده‌های متکی به روش تفسیر کردن ما است. برای فهم متن ما به تفسیر کردن نیازمندیم و مهم‌ترین دلیل این است که متن غیر از معنای آن است و معنا هرگز برملا و آشکار نیست، اگر چه معنی هم منفصل و بیگانه از متن نیست. متن لایه لایه و چند وجهی است و جوهی متعدد و پیچیده دارد (رتالیزم پیچیده)، لذا معنی بدیهی و ساده نیست که با برخوردی ساده با متن به دست آید (پیروان رتالیزم خام می‌پندارند که، می‌توان واقعیت را به طور تام و تمام دریافت کرد)، درباره فرآیند تفسیر به منظور فهم متن ضروری است به پنج موضوع زیر توجه شود (مجتهد شبستری، ۱۳۷۵):

۱- پیش‌فرض‌ها و پیش‌دانسته‌های مفسر: هنگام تفسیر و پیش از هر فعالیت علمی پژوهش‌گر پیش‌فرض‌ها و پیش‌دانسته‌هایی درباره‌ی موضوع بررسی خود دارد به عبارت دیگر بدون اطلاعات و آگاهی‌های قبلی هیچ فهم و تبیینی صورت نمی‌گیرد. فهم و تبیین در صورتی امکان پذیرند که حداقلی از دانسته‌ها و اطلاعات وجود داشته باشد. این پیش‌دانسته‌ها

مقدمه فهم‌های بعدی قرار می‌گیرد. هم‌چنین فهم و تفسیر با پرسش آغاز می‌گردد و پرسش بدون حداقلی از پیش‌دانسته‌ها رخ نخواهد داد. آن کس که پرسشی طرح می‌سازد می‌داند که درباره چه چیزی می‌پرسد و این مستلزم مقداری دانش قبلی است. پرسش در یک «شکل زبانی» مطرح می‌شود و از یک «ساختار زبان» تبعیت می‌کند. هر پرسش‌گری سؤال‌های خود را واجد معنا می‌داند و این بدان معنا است که او چه آگاه باشد یا نباشد از یک «تئوری زبان» دنباله‌روی می‌کند. تئوری زبانی به طور پنهان و آشکار بر ذهن پرسش‌گر حکم می‌راند و به آن می‌گوید که از چه پرسد، از چه نپرسد و چگونه بپرسد. چه چیز را می‌تواند مورد سؤال قرار دهد و چه چیز را نمی‌تواند. تئوری زبانی هم‌چنین حدود انتظارات پرسش‌گر را نیز معین می‌کند. به عبارت دیگر پاسخ‌هایی را که او از متن دریافت خواهد کرد در اندازه‌ی دانش، میزان ادراک و حدود انتظاراتش خواهد بود. یک مشکل عمده این است که معمولاً مفسر و خواننده متن بی‌آنکه بدانند پیش‌دانسته خود را نه تنها مفهوم فهم بلکه «مرکز معنای متن» محسوب می‌کند.

۲- **علائق و انتظارات هم‌چون محرک ذهن مفسر:** ایستگاه پرسش‌های انسان را علایق و انتظاراتی تشکیل می‌دهد که متناسب با پیش‌دانسته‌های اوست. تفسیر نیز از علاقه‌ی تفسیرگر ناشی می‌شود. علاقه برای تأمین کردن هدفی که از قبل تا حدودی مشخص است. بنابراین علایق و انتظارات شکل‌دهنده‌ی پرسش‌هایی است که مفسر و خواننده متن مطرح می‌سازد. اگر دانسته‌ها براساس روش درستی به وجود آمده باشند و اگر علایق و انتظارات واقع‌گرایانه و امکان‌پذیر باشند، احتمال درست‌تر بودن تفسیر بیشتر خواهد بود.

۳- **متن چه می‌گوید (یا پرسش از تاریخ):** در این مرحله مفسر باید دریابد که پدید آورنده‌ی متن چه پیامی را می‌خواسته است منتقل کند؟ وضعیت و شرایط تاریخی که او در آن زندگی می‌کرده است چگونه بوده است؟ مخاطبان و گیرندگان پیام در چه وضع و شرایط تاریخی به سر می‌برده‌اند؟ امکانات و محدودیت‌های زبانی او در فرستادن و انتقال پیام چه بوده است؟ برای این منظور ضروری است مفسر برای کسب شناخت از اوضاع و احوال تاریخی دوران مؤلف متن، اقدام به مطالعه‌ای گسترده کند و از دیدگاه تئوری زبانی، به بررسی فرهنگ، زبان و تاریخ اثر بپردازد.

۴- **کشف مرکز معنای متن:** مرکز معنای متن همان «پیام اصلی» است که مطالب متن در پیرامون آن سامان یافته‌اند و این‌گونه، تمام متن را مورد فهم قرار داد. باید توجه نمود که بدون وجود روش‌های منظم و ضوابط مشخص «مرکز معنا» را نمی‌توان شناسایی کرد. نکته‌ی دیگر این است که بر متن وحدت معنایی حاکم است، وحدت معنایی شخصیت یک پارچه‌ای به کل متن می‌بخشد به نحوی که درک یک جز بدون توجه به دیگر اجزاء و نوع ارتباطی که بین آنها وجود دارد ممکن نیست. مرکز معنا به کلیه‌ی اجزای متن معنا می‌بخشد جهت‌ی واحد به همه‌ی آنها می‌دهد. تجربه‌های قبل مفسر در فهم و کشف مرکز معنای متن بسیار مؤثر است.

۵- **ادعای افق‌های مفسر و متن:** هرگاه زمان یک متن و اثر با زمان مفسر یا خواننده از فاصله

تاریخی زیادی برخوردار باشد گفته می‌شود که افق تاریخی پدید آورنده‌ی متن از افق تاریخی مفسر متفاوت است. این جاست که وظیفه مفسر دشوار می‌گردد. زیرا با وجود تجربه‌های متفاوت باید بکوشد تا خود را در افق تاریخی متن و معنایی که متن در آن افق داشته، قرار دهد. این کار زمانی دشوارتر می‌نماید که بدانیم مفروضات و پارادایم‌های مفسری که در «جهان جدید» به سر می‌برد اساساً متفاوت از مفروضات و پارادایم‌های پدید آورنده‌ی متنی است که در «جهان قدیم» زندگی می‌کرده است. در این ارتباط مفسر در دو صورت احتمال می‌رود دچار انحراف شود: اولاً با متن، شکل گرایانه برخورد کند و به جای فهم گوهر و پیام اصلی فهم عرضیات متن را درک کند و دوماً به جای اینکه متن را به سخن گفتن وادارد بخواهد از متن برای پرسش‌ها و پیش‌فرض‌های خود تأییدیه بگیرد.

۲- منطق نشانه‌شناسی در تحلیل کیفی

نشانه‌شناسی^۱ را هم چون تأویل، می‌توان فلسفه موجود در یک تحلیل و یا الگوی خاصی برای انجام تحلیل دانست. بحث ما در مورد نشانه‌شناسی ناظر بر برداشت دوم است. نشانه‌شناسی، در اساس، با معنای نشانه‌ها و نمادها در زبان سر و کار دارد. فرض اصلی مبتنی بر این است که واژه‌ها یا نشانه‌ها را می‌توان به مقولات حسی نسبت داد و این مقولات، باز نمود جنبه‌های مهمی از ایده‌ی مورد آزمایش هستند. اهمیت یک ایده از بسامد کاربرد آن در متن روشن می‌شود. یکی از صورت‌های نشانه‌شناسی «تحلیل محتوا» است. کریپندورف (۱۹۸۰) تحلیل محتوا را چنین تعریف می‌کند: «تحلیل محتوا شیوه‌ای پژوهشی است برای آن که از داده‌ها به ارجاع‌های معتبر و تکرارپذیر از بافت مربوطه برسیم» پژوهشگر در متن، ساختارها و نظام‌هایی مشخص را ردیابی می‌کند و براساس این نظام‌ها دست به استنتاج می‌زند. صورت دیگر نشانه‌شناسی «تحلیل گفتگو» است. در تحلیل گفتگو فرض بر این است که معانی دریافت محاوره شکل می‌گیرند. پژوهشگر خود را در یک موقعیت واقعی قرار می‌دهد تا زمینه‌های رفتار را روشن کند. نوع دیگر نشانه‌شناسی، «تحلیل گفتمان» است. «تحلیل گفتمان» بر شالوده‌ی تحلیل محتوا و تحلیل گفتگو بنا شده است اما بر «بازی‌های زبانی»^۲ تکیه دارد. بازی زبانی به معنای واحدی معین از تعامل‌هاست که شامل زنجیره‌ای از کنش‌های کلامی است که در گردش عبارات آن، استفاده از استعاره و تمثیل نقش مهمی را به عهده دارد.

۳- روایت و استعاره

فرهنگ لغت آکسفورد روایت را چنین تعریف می‌کند: «داستان، قصه یا بازگویی واقعیت، به

1. Semiotics
2. Krippendrof
3. Conversation analysis
4. discourse analysis
5. Language games
6. Narrative & Metaphor

ویژه زمانی که از دیدگاه اول شخص بیان شده باشد.» روایت انواع گوناگونی دارد که از روایت شفاهی تا روایت تاریخی را دربرمی گیرد. استعاره به کارگیری نام یا واژه‌ای توصیفی به چیزی است که به طور معمول به آن نسبت داده نمی شود. روایت و استعاره در مباحث و تجزیه و تحلیل ادبی از دیرباز مورد استفاده بوده است، اما در سال‌های اخیر در انواع شیوه‌های تفکر و عمل اجتماعی مورد توجه زیاد قرار گرفته است. پژوهشگران رشته‌های گوناگون در حوزه‌هایی چون فرهنگ‌های بومی، پزشکی، روان‌کاوی و ... برای روایت استعاره کاربردهایی یافته‌اند.

۴- تحلیل جنسیتی

تحلیل جنسیتی نوعی روش شناسی است که تصویر جامعی از سهم و نقش زنان و مردان را در جامعه روستایی به نمایش می‌گذارد. در این روش اطلاعات مبتنی بر تفکیک جنسیت افراد به عنوان واحد تحلیل گردآوری می‌شوند، در حالی که در برنامه‌های توسعه غالباً خانوار یا خانواده به عنوان واحد تحلیل انتخاب می‌گردد. فرض اصلی در رهیافت تحلیل جنسیتی این است که لزوماً همه‌ی اعضای خانواده به صورت برابر در کلیه‌ی منابع به دست آمده توسط کل خانواده سهم نیستند و نیازهای یکسانی نیز ندارند. بنابراین برنامه‌های توسعه‌ای که با این پیش فرض تدوین نمی‌شوند، خط‌مشی و سیاست‌های آنها در عمل بیشتر، از مردان خانواده حمایت می‌کند و نیازهای سایر افراد خانواده نادیده باقی می‌ماند. پیش فرض دیگر آن این است که هر فرد، گروه و جامعه ویژگی خاص خود را دارد و هیچ فرد دیگری، خانواده‌ای و یا روستایی ویژگی‌های یکسانی را از نظر منابع، نحوه‌ی مدیریت منابع تولید چارچوب زمانی و یا محدودیت‌ها ندارد. تحلیل جنسیتی یک روش عملی برای شناخت تفاوت‌های موجود در جامعه روستایی و تأثیر آنها بر برنامه‌های توسعه است. محور تحلیل جنسیتی شناسایی فعالیت‌ها و منابع مردان و زنان، زمینه‌هایی که آنها با هم تفاوت دارند و آنجا که مکمل یکدیگرند می‌باشد (Wilde & Mattila, 1955).

هدف از تحقیق سیستم‌های دانش روستایی به دست آوردن مجموعه‌های متفاوت دانش است که هر کدام به جنبه‌های متفاوتی از نیازهای زندگی بشری کمک می‌کند. محققان کیفی گرا بایستی توجه بیشتری به شنیدن و آموختن تجربیات متفاوت زنان و مردان و نیازها و دانش‌های آنان بنمایند. از آنجایی که زنان روستایی معمولاً نقش‌ها و وظایف متعددی دارند، امکان دارد در فرایند تحقیق مزاحمت و خللی در کارهای روزمره‌ی آنها ایجاد شود و نتوانند به طور کامل مشارکت نمایند. از این رو ضروری است محقق کیفی‌گرا با زنان درمورد چگونگی مصاحبه، مکان و زمان برنامه‌های تحقیق مشورت نموده تا از مشارکت واقعی آنان بهره‌مند گردد. در تحلیل جنسیتی، محققان کیفی‌گرا، معمولاً همه‌ی اطلاعات و آمارها را با توجه به عامل جنسیت (و اغلب با تفکیک سنی) جدا می‌کنند، این تفکیک به مشخص کردن هر گونه تفاوت و اختلافی بین زنان و مردان از نظر نقش‌ها، نیازها و دسترسی به منابع و کنترل آنها کمک می‌کند. تحلیل جنسیت نیازمند شناخت وظایف و نقش‌های مختلف و درجاتی از توانمندی

است که در هر موقعیت اجتماعی ایفا می‌کنند. هدف از تهیه «ماتریس تحلیل جنسیت»^۱، تعیین اثرات پروژه‌های توسعه بر زنان و مردان است. لذا از افراد جامعه خواسته می‌شود برداشت‌های خود را از نقش‌های جنسیتی بیان نمایند (Grenier, 1998).

نتیجه‌گیری و پیشنهادات

عناصر به کار گرفته شده در انجام فعالیت‌های پژوهشی ترویج و توسعه روستایی صرف‌نظر از روش‌های آنها در بسیاری موارد یکسان است و این فعالیت‌ها شامل تدوین و بیان هدف‌های مطالعه، طرح سؤال یا سؤال‌های مطالعه، تعیین جامعه مورد نظر، تهیه و تدوین طرح لازم برای انجام مطالعه، تعیین ابزارهای جمع‌آوری اطلاعات، تجزیه و تحلیل اطلاعات و ارائه گزارش از یافته‌ها می‌باشد. با این وصف تفاوت در محتوی هر یک از این عناصر می‌توانند در فرایند مطالعه و نتایج حاصل از آن اثر گذارند. مثلاً اگر هدف از یک مطالعه تشریح و در صورت امکان پیش‌بینی رابطه بین وقایع و پدیده‌ها باشد، آن مطالعه شکل کمی به خود خواهد گرفت. ولی اگر هدف از مطالعه، درک و فهمیدن پدیده‌های اجتماعی و یا پی بردن به عوامل پنهان ولی مؤثر آنها در فرد باشد، مطالعه شکل کیفی پیدا خواهد کرد (Glaser, 1995). اگر مطالعه‌ای با این فرض صورت گیرد که پدیده‌های مختلف قابل مشاهده و اندازه‌گیری هستند طرح مطالعه و ابزارهای لازم برای جمع‌آوری اطلاعات و بالطبع شیوه‌های تجزیه و تحلیل اطلاعات جنبه کیفی و عددی به خود خواهد گرفت. این فرض نه تنها روش مطالعه بلکه نقش مطالعه‌کننده را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. در این صورت مطالعه‌کننده باید با دقت لازم گروه نمونه را طوری انتخاب و مورد مشاهده قرار دهد که بتواند یافته‌های حاصل از مطالعه خود را به افراد یا موقعیت‌های دیگر تعمیم دهد. ولی اگر مطالعه با این فرض صورت گیرد که پدیده‌های مختلف ساختاری اجتماعی پیچیده و دائم‌التغییر دارند، مطالعه‌کننده باید در طرح مورد نظر، شیوه‌های لازم برای دستیابی به جنبه‌های مختلف رفتار آزمودنی (یا پدیده مورد مطالعه) را مد نظر قرار دهد. در طراحی این نوع مطالعات، مطالعه‌کننده خود به ابزار جمع‌آوری اطلاعات تبدیل می‌شود و ضمن استفاده از دستگاه‌های گیرنده حسی خویش و شیوه‌های مختلف مصاحبه، مشاهده و تعامل اجتماعی با افراد شرکت‌کننده در برنامه، تلاش می‌کند تا پدیده‌های مورد مطالعه را به صورت مستقیم و یا به عبارت دیگر از دیدگاه افراد مورد بررسی درک نماید. تحلیل تکنیکی روش‌های کمی و کیفی و شناخت ویژگی‌های هر یک از این دو، در منابع مختلفی مورد مقایسه و بررسی قرار گرفته است. اگر چه در بسیاری از این منابع، وجود تفاوت بین روش‌های کمی و کیفی مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است، ولی بسیاری از منابع نیز در نتیجه‌گیری نهایی خود نه تنها دو روش را متضاد و مانع‌الجمع ندانسته بلکه استفاده از دو روش را توصیه کرده هر یک را مکمل و یا کامل‌کننده دیگری معرفی کرده‌اند که از آن جمله

می‌توان به تحقیقات نظریه پردازانی نظیر: (1990, Patton, Fisher, 1988, Howe 1992, Rechartd and cook, 1979, Glesne and Peshkin, 1978). در یک تعریف جامع، تحقیق کیفی عبارت است از مجموعه فعالیت‌هایی (همچون مشاهده، مصاحبه، شرکت گسترده در فعالیت‌های پژوهشی) که هر کدام به نحوی محقق را در کسب اطلاعات دست اول درباره موضوع مورد تحقیق یاری می‌دهند. بدین ترتیب، از اطلاعات جمع‌آوری شده، توصیف‌های تحلیلی، ادراکی و طبقه‌بندی شده حاصل می‌شود. در رهیافت‌های کیفی دسترسی به اطلاعات یعنی زندگی کردن با مردم مورد پژوهش، یادگیری فرهنگ آنها. از جمله مبانی ارزشی، عقیدتی، رفتاری زبان و تلاش برای درک احساس، انگیزه و هیجان‌های آنها. محقق کیفی‌گرا، رفتار اجتماعی را به این دلیل درک می‌کند که خود را به جای دیگران قرار می‌دهد. برخی از محققان کیفی روش کمی علمی را مردود می‌شمارند. زیرا معتقدند که پیروی از علوم فیزیکی اشتباه است و رفتار آدمی با موضوع‌های مورد بحث پژوهشگران علوم فیزیکی متفاوت است. این عده باور دارند که ارائه و آزمون «نظریه‌های انتزاعی» با استفاده از کمیت‌های آماری، موجب دور شدن محقق از واقعیت می‌شود و تحقیق را به آزمون فرضیات آماری صرف محدود می‌کند. از سوی دیگر تعبیر و استناد به روش‌های کمی مانع درک صحیح محققین از تجربه‌های درونی یا موارد غیر قابل مشاهده می‌شود و در نتیجه به علت تکیه صرف به ترکیبات آماری در اندازه‌گیری حوادث قابل مشاهده، موضوع پژوهش مورد غفلت قرار می‌گیرد. البته تمام محققان کیفی بر عقاید مذکور تأکید و پافشاری نمی‌ورزند بسیاری از آنها استدالات خود را بر اساس نظریه رسمی استوار می‌سازند و در بسیاری از تحقیقات کیفی از روش‌های محاسبه (آماری) نیز استفاده می‌کنند. به هر حال، هدف رهیافت کیفی توصیف واقعیت‌های اجتماعی از دیدگاه افراد است نه از دیدگاه مشاهده‌کننده. به عبارت دیگر، پژوهشگر کیفی به مطالعه رفتارهای قابل مشاهده، انگیزه‌ها، احساسات و هیجان‌های مردم می‌پردازد، زیرا معتقد است که حوادث درونی تنها در صورتی قابل درک هستند که از طریق تجربه شخصی کسب شده باشند. به همین دلیل روش‌های کیفی متنوع‌ترند. همچنین برخی از محققان کیفی معتقدند که دیدگاه دیگران را زمانی می‌توان به دقت‌ترین شکل درک کرد که محقق تا حد امکان از نظریه‌های از پیش پذیرفته شده کمتر استفاده کند. در هر حال ایده‌آل‌ترین روش آن است که محقق خود را در بطن موضوع قرار دهد. اما این کار آسان نیست و محقق باید ارزش‌های شخصی احساسات و پیش‌داوری‌های خود را به کنار بگذارد و جهان را از دریچه‌ی چشم دیگران تجربه کند البته رهیافت‌های کیفی مانند اکثریت مطالعات کیفی گرا، مطالعاتی هستند که در آنها توصیف مشاهدات معمولاً به صورت کمی بیان نمی‌شود. البته مراد آن نیست که در این نوع مطالعات اندازه‌های عددی به هیچ وجه به کار نمی‌رود، بلکه منظور این است که در آنها روش‌های دیگر توصیف داده‌های بیشتر مورد تأکید است. تأکید بر نقاط قوت «الگوهای مفهومی» برای رسیدن به پارادایم مدل مادر (در مورد تحقیق‌هایی که اکتشافی یا توصیفی هستند)، و تأکید بر تحقیقی که اساس فرض خود را بر ارزش محتوا و مکان

می‌گذارد و در صدد درکی عمیق‌تر از تجربه کسانی برمی‌آید که در فرایند تحقیق مشارکت می‌کنند، از مشخصات رهیافت کیفی در پژوهش‌های روستایی است. براساس دیدگاه‌های متعارف کیفی در تحقیقی که درباره تجربه انسانی انجام می‌شود، ضرورت دارد تا از شیوه‌ای که افراد، موقعیت و شرایط موجود و متعلق به خود را تعریف می‌کنند، آگاه شد و بنا به ضرورت‌های موقعیتی به اعماق معرفت‌شناختی سوژه‌های تحقیق دست یافت. در هر حال با درک و تفهیم موارد فوق، محقق کیفی لازم است تا رویکرد نظری متناسبی را مطابق با معادله ابعادی پدیده یا سوژه مورد نظر انتخاب نموده و به آن در طول مطالعات خود در بررسی‌های روستایی وفادار بماند.



منابع

- ۱- وین پرودفتوت، «تجربه دینی» (۱۳۷۷). ترجمه عباس یزدانی، مؤسسه فرهنگی طه.
- ۲- هیدگر (۱۳۷۷). «گزینه جستارها درباره هرنوتیک مدرن»، ترجمه بابک احمدی، نشر مرکز.
- ۳- آندره لالاند (۱۳۷۷). «فرهنگ فلسفه»، ترجمه غلامرضا وثیق، مؤسسه انتشاراتی فردوسی ایران.
- ۴- شبستری، مجتهد، م (۱۳۷۷). «هرنوتیک»، کتاب و سنت، طرح نو، چاپ دوم.
- ۵- دانیل لیتل (۱۳۷۳). «تبیین در علوم اجتماعی»، ترجمه عبدالکریم سروش، صراط.
- ۶- ین، رابرت ک. (۱۳۷۶). «تحقیق موردی»، ترجمه علی پارساییان و سید محمد اعرابی، دفتر پژوهش های فرهنگی، تهران.
- ۷- اعرابی، س. م (۱۳۷۰). «تحقیق الزام بنیادین اسنان کمال خواه»، فصلنامه مطالعات مدیریت، شماره پنجم، دوره دوم.
- ۸- اعرابی، س. م (۱۳۷۱). «هماهنگی: معیار صحت (۱)». فصلنامه مطالعات مدیریت، شماره هفتم، دوره دوم.
- ۹- اعرابی، س. م (۱۳۷۱). «هماهنگی: معیار صحت (۲)». فصلنامه مطالعات مدیریت، شماره هفتم، دوره دوم.
- ۱۰- رابرت ک. ین (۱۳۷۶). «تحقیق موردی» پارسائیان، ع؛ اعرابی، س. م (مترجمان). انتشارات دفتر پژوهش های فرهنگی.
- ۱۱- اعرابی، س. م (۱۳۷۶). «روش تجزیه و تحلیل تطبیقی در مدیریت»، انتشارات دفتر پژوهش های فرهنگی.
- ۱۲- کاترین مارشال، گرچن ب و راس من (۱۳۷۷). «روش تحقیق کیفی» مترجمان: پارسائیان، ع؛ اعرابی، س. م، انتشارات دفتر پژوهش های فرهنگی.
- ۱۳- ارنست تی. استرینگر (۱۳۷۸). «تحقیق عملی» اعرابی، س. م؛ ایزدی، د، انتشارات دفتر پژوهش های فرهنگی.
- ۱۴- ویلیام فوت وایت (۱۳۷۸). «پژوهش عملی مشارکت» مترجم: رفیعی، ح، انتشارات دفتر پژوهش های فرهنگی.
- ۱۵- تری ای. هدری؛ لئونارد بیک من؛ دبراجی، رگ (۱۳۷۸). «تحقیق کاربردی» اعرابی، س. م؛ ایزدی، د؛ انتشارات.

16- Adorno T. (1950). "The authoritarian personality", New York: Harpers and Brothers.

17- Algoe (1991). "PMI 90-vers la competitivite globale", Paris: Economica.

18- Anzieu D. (1986). "une peau pour les pensees", Pariss : chancier - Guenard

- 19- Behling O. (1980). **"The case for the natural science model for research in organizational behavior and organization theory"** Academy of Management Review N : 4 pp. (483-490).
- 20- Campbell, D. T. and D. W. Fiske (1959). **"Convergent and discriminant validation by the multitrait - multimethod matrix"** Psychological Bulletin 56 : pp. (85-105).
- 21- Diesing, P. (1971). **"Patterns & discovery in the social sciences"**, Chicago : Aldine-Atherton.
- 22- Grawitz M. (1986). **"Method des sciences sociales Paris"** : Dalboz.
- 23- Jick T. D. (1979). **"Mixing qualitative and quantitative methods: Triangulation in action"** Administrative Science Quarter 24: pp. (602-611).
- 24- Kimble G. (1986). **"Psychology's two cultures, American Psychologist 39, 8, pp (833-839).**
- 25- Mcclintick G. C. et al. (1979). **"Applying the logic of sample survey to qualitative case studies : The case cluster method"** Administrative science Quarterly, 24: pp. (612-628).
- 26- Sackmann S.A. (1992). **"Culture and subcultures: An analysis of organizational knowledge"** Administrative Science Quarterly 37 : pp. (140-161).
- 27- Sieber S.D. (1973). **"The integration of fieldwork and survey methods"** American Journal of Sociology 78: (1335-1359).
- 28- Witte E. and Zimmermann H. J. (1986) **"Empirical research on organizational decision making, netherlands:"** Elsevier Science Publishers.
- 29- Altieri, M. and Anderson, M. (1986). **"An Ecological Basis for development of Alternative Agricultural Systems for Small Farmers in the Third World"** American Journal of Alternative Agriculture 1.
- 30- Atte, D. O. (1992). **"Indigenous Local knowledge as a key to local level development : Possibilities, Constraints and planning issues. Studies in Technology and social change"** No. 20. Ames : Iowa State University. Technology and Social change program.
- 31- Appleton, Helen E. and Cathrine L. M. Hill (1994). **"Gender and Indigenous Knowledge in Various organization"**. IL. Monitor, vol. 2, No.3 Special issue.
- 32- **"Action orient Research: Models and Models"** (1995). Journal of Marriage & the family.
- 33- Beebs (1985). **"Rapid Rural Appraisal, The Critical First Step in Farming System Approach to Research."** UDAID. Washington, DC.
- 34- Bastos, M. (1997). **"La Asistencia Tecnica: ? Una Nueva Panacea para el Desarrollo Agroalimentario Rural? Paper Tecnica y Extension Agropecuaria,"** held in san jose, Costa Rica, 3-5 Dec. 1997.

- 35- Berdegue, J. (2000). "**Systems - oriented Agricultural Extension and Advisory Services for Small Farmers in Latin America**". Santiago, chile : RIMISP.
- 36- Calloway, I.; Knapp, A(). "**Using Grounded Theory to Interpret Interview, Pace University**". New York.
- 37- Charmaz, Kathy (1990). "**Discovering**" chronic Illness : **Using Grounded Theory**". Social Science Medical, 30.
- 38- Corpus, J. M. (1990). Philippines; In : APO; "**Agricultural Research and Extension Interface in Asia**" (study Meeting organized in India, 1997); Tokyo: Asian Productivity Organization.
- 38- Creswell, John W (1995). "**Research Design: Qualitive & Quantitative Approaches**". Sage Publications, New Delhi, India.
- 39- Dogra, Bharat (1983). "**Traditional Agriculture in India: High yields and No waste**". The Ecologist/3/1983.
- 40- Dick, Bob. (2000). "**Grounded Theory: a thumbnail Sketch** "[on line]. Available at: <http://www.scu.edu.au/Schools/gcm/arp/grounded.html>.
- 41- Eisenhardt, K. M. (1989). "**Building theories from case study research. Academy of Management review.**" 14.
- 42- Farrington, J. (1997). "**The Role of Nongovernmental Organizations in Extension; In ; Improving Agricultural Extension: a reference manual**" (Eds: B. E. Swanson, R. P. Bentz, & A. J. Sofranco). Rome: FAO/SARD.
- 43- Fei, Xu & Hiroyuki, T.; (2000). "**Fee-charging extension in China: implications and function; Journal of Extension System**", 16:1, June.
- 44- Fresco, L. (2000). "**Scientific and ethical challenges in agriculture to meet human needs; Food, Nutrition and Agriculture**", 27.
- 45- Glaser, Barney G. & Strauss, Anselm L. (1967). "**The Discovery of Grounded Theory: Strategies for Qualitative Research**", Chicago, Aldine Publishing Company.
- 46- Glaser, Barney G. (1992). "**Emergence VS. Forcing: Basies of Grounded theory Analysis. Sociology Press**".
- 47- Glaser, Barney G (1978). "**Theoretical Sensitivity, California**" 94942, Mill valley, The Sociology Press.
- 48- Glaser, Barney G (1995). "**Grounded theory 1984-1994**": Volume. 1., Mill Valley, California.
- 49- glaser, Barney G (1978). "**Dong Grounded Theory: issues and Discussions**". Sociology Press.
- 50- "**Grounded Theory Methodology on The Web**" (2001).

51- Hamilton, N. A., (1995) "**Learning to Learn with farmers: A Case Study of an adult learning Projected in Queensland**". Wageningen.

52- Hueser, Nicolas G (1999). "**Grounded Theory Research**": Not for the Novice
[<http://www.Users.uswest.net/nhueser/grounded.html>]

53- Kinach, B. M. (1995). "**Grounded Theory as Scientific Methodo: Haignspred Reflection on Education Research Methodology**", [on line],
http://www.ed.uiue.edu/EPS/PES—year book/p5__docs/K

